



وزارت
آموزش و
تربیه

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

دولت و ملت
همدل و
همزبان
۱۳۹۰

نهمین مسابقه

محتوای مسابقه دانش آموزان پایه هشتم (دوم راهنمایی)

بلاغه



شما عزیزان و نور چشمهای ما، دانش آموزان و زبندگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه‌ی نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مغتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانش آموزان شرکت کننده در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵.



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴.....	پیشگفتار.....
۵.....	خطبه ۲۲۴.....
۵.....	چرا دست به ظلم بیالایم؟.....
۷.....	داستان حدیده محمّاء.....
۱۴.....	داستان اشعث بن قیس منافق.....
۱۹.....	خطبه ۲۱۱.....
۲۰.....	آغاز آفرینش جهان.....
۲۲.....	آفرینش کوهها.....
۲۵.....	خطبه ۲۳۳.....
۲۵.....	ما فرمانروایان سخنیما!.....
۳۰.....	ویژگی های محیط فاسد.....
۳۲.....	خطبه ۹۶.....
۳۲.....	آغاز و انجام او است!.....
۳۴.....	سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا.....
۳۶.....	خطبه ۱۴۱.....
۳۷.....	فاصله حق و باطل چهار انگشت است!.....
۳۹.....	خطبه ۲۰۴.....
۴۰.....	از دنیاپرستان فاصله بگیرید.....



پیشگفتار

« نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمانان است؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده‌ی این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسؤولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره‌ی یک جامعه‌ی عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه‌ی معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبرو می‌شود، با آن‌ها حرف می‌زند، از آن‌ها می‌خواهد، به آن‌ها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفهام‌های آن‌ها را می‌دهد؛ این شرایط صدور نهج البلاغه است.

شاید با همه‌ی روایاتی که ما از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) داریم از این جهت فرق می‌کند، آن‌ها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول اسلامی از دیدگاه ائمه (علیهم‌السلام) زندگی نمی‌کردند. آن‌ها در دوران اختناق به سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسؤول اداره‌ی مملکت بر زبان آن‌ها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با یک جامعه‌ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست حرف می‌زند، و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل شده. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرایط قرار داریم، شرایط کنونی جامعه‌ی اسلامی همان شرایط است. البته نهج البلاغه مخصوص کشور ما نیست، مال همه دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره‌ی اسلامی است، در کشور ما و در جامعه‌ی ما - که در سایه‌ی همین آموزش‌های امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده، و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرایط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه‌ی ما و کشور ما حکومت می‌کند - امروز روز استفاده‌ی هر چه بیشتر از نهج البلاغه است.

امروز شرائطی مشابه شرایط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج البلاغه است. امروز می‌شود {با} از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آن‌ها را پیدا کرد. لذاست که به نظر ما امروز از همیشه به نهج البلاغه ما محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله) در کنگره بین‌المللی نهج البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶



خطبه ۲۲۴

بخش اول: وَاللَّهِ لَإِنَّ آيَاتِ عَلِيٍّ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُلْقَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسِ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى قُفُولَهَا، وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولَهَا؟!

به خدا سوگند اگر شب را روی خارهای (جانگداز) سعدان بیدار به سر برم و یا (روزها) در غل و زنجیرها دست و پا بسته کشیده شوم برای من محبوبتر از آن است که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه بر کسی ستم روا دارم آن هم برای جسمی که به سرعت به سوی کهنگی باز می گردد.

(و به زودی از هم متلاشی می شود) و توقفش در میان خاک بسیار طولانی خواهد بود.

شرح و تفسیر

چرا دست به ظلم بیالایم؟

همان گونه که اشاره شد، جمعی از یاران امام (علیه السلام) به عنوان خیرخواهی عرض کردند تو می خواهی با عدالت رفتار کنی و بزرگ و کوچک را یکسان شماری؛ ولی گروهی از متمکنان از عدالت تو ناراضیند و کارشکنی می کنند در حالی که معاویه آنها را با اموال و هدایا جلب می کند و مع الاسف غالب دنیاپرستان به سوی او تمایل یافته اند. هرگاه تو ای امیرمؤمنان دست خود را به بذل و بخشش بیت المال بگشایی. گردنهای تو کشیده می شود و اطراف تو را خواهند گرفت. امام (علیه السلام) پاسخهای صریح و کوبنده ای به آنها داد که بخشی از آن همین خطبه موضوع بحث ماست.^۱

از این سخن به خوبی استفاده می شود که امام (علیه السلام) سخت از این انحراف فکری که حتی دامان گروهی از خاصان او را گرفته بود، سخت برآشفته است، لذا سعی می کند با بیانات قاطع و ذکر شواهد و نظایر، این فرهنگ غلط جاهلی را که امروز هم دستاویز سیاستمداران حرفه ای است از افکار آنها بزداید و فرهنگ قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را که بسط عدل و داد نسبت به همه قشرهاست جایگزین آن بسازد. می فرماید: «به خدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای (جانگداز) سعدان بیدار به سر برم و یا در غل و زنجیرها دست و پا بسته کشیده شوم برای من محبوب تر از آن است که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم»؛ (وَاللَّهِ لَإِنَّ



أَبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ^۲ مُسَهِّدًا^۳، أَوْ أُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا^۴، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ^۵.

بدترین شکنجه برای یک انسان این است که روی خارهای سعدان بخوابد (همان خارهای سه پهلو که هر طرف آن روی زمین قرار بگیرد یکطرف تیز آن به طرف بالاست) و هنگام روز دست و پای او را در زنجیر کنند و در کوچه و بازار بکشند. امام (علیه السلام) با قاطعیت و همراه به سوگند به ذات پاک خدا می فرماید: تحمل این شکنجه برای من آسان تر از این است که در دادگاه عدل الهی به علت ظلم کوچک بر بنده ای از بندگان و غصب شیء ناچیزی از کسی حضور یابد، چنان که مجازات آن جاویدان و درد و رنج شکنجه این دنیا هر چه باشد گذراست. با این حال چگونه از من انتظار دارید از راهی که معاویه می رود و حساب و کتاب روز قیامت در او منظور نیست بروم. آیین اسلام را رها کنم و به آیین شرک و جاهلیت رو آورم.

سپس می افزاید: «چگونه بر کسی ستم روا دارم آن هم برای جسمی که به سرعت به سوی کهنگی باز می گردد. (و به زودی از هم می پاشد) و توقفش در میان خاک بسیار طولانی خواهد بود»؛ (وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى فُقُولَهَا^۶، وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى^۷ حُلُولَهَا؟!).

اشاره به اینکه هیچ عقلی این کار را نمی پسندد که انسان برای نفع عاجل، سعادت آجل و دائم را از دست بدهد و آنها که همچون معاویه و اطرافیان دست به چنین معامله ای زده اند سخت خطاکار و در اشتباهند.

به این ترتیب امام (علیه السلام) آب پاکی بر دست همه کسانی می ریزد که پیشنهاد ظلم و تبعیض به آن حضرت کرده و عملاً معتقد بودند هدف وسیله را توجیه می کند و آنها را از اینکه بتوانند روش عادلانه؛ اما پر زحمت امام را تغییر دهند مأیوس می سازد.

۲- «حسک»؛ یعنی خار. این واژه به خار بیابان و یا خار داخل بدن ماهی اطلاق می شود.

۳- «سعدان» گیاهی است خاردار که خار آن مانند نوک پستان است و سه شاخه در سه طرف دارد که به هر طوری که زمین بیفتد دو شاخه آن رو به بالاست و به همین دلیل خار مزاحم و خطرناکی است و عجیب اینکه همین خار از خوراکیهای خوب شتر است.

۴- «مسهّد» از ریشه «سهاد» بر وزن «قباد» به معنای بی خوابی شبانه است و «مسهّد» کسی است که شب بی خواب می ماند.

۵- «مصفّد» از ریشه «صفد» بر وزن «رفت» به معنای بستن به زنجیره و مانند آن است و «صفاد» بر وزن «عناد» به طناب و زنجیر گفته می شود.

۶- «حطام» از ریشه «حطم» بر وزن «حتم» به معنای شکستن گرفته شده و به متاع دنیا «حطام» گفته می شود، از این رو شکننده و ناپایدار است.

۷- «فقول» مصدر است و به معنای رجوع و بازگشت آمده و طبق این معنا مفاد جمله همان است که در بالا آمد، ولی بعضی این احتمال را داده اند که «فقول» جمع «قفل» است و بر این اساس معنای جمله چنین می شود: من چگونه به کسی ستم کنم آن هم برای کسی که قفل و پیوندهای بدنش به سرعت رو به کهنگی می رود.

۸- «ثری» به معنای خاک است.



نباید فراموش کرد که با نهایت تأسف دوران خلافت ظاهری امام (علیه السلام) زمانی آغاز شد که بسیاری از مردم به حاتم بخشیه‌های عثمان از بیت المال و تبعیضهای ناروا که سرانجام سبب شورش او می شد عادت کرده بودند معاویه همان راه را ادامه می داد؛ ولی امام (علیه السلام) سعی داشت مردم را به فرهنگ عصر پیامبر بازگرداند. گرچه این برنامه سرانجام به نتیجه کامل نرسید؛ ولی این فایده مهم را داشت که مکتب اصیل اسلام را زنده نگهداشت و منحرفان را رسوا نمود.

بخش دوم: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمُ صَاعاً، وَرَأَيْتُ صَبِيَّانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُودَّتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ، وَعَاوَدَتْنِي مُؤَكِّدًا، وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْهَيْمَاءِ، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا، فَقُلْتُ لَهُ: ثَكَلَتْكَ الثَّوَاكِلُ، يَا عَقِيلُ! أَتِنَّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَتَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعُضْبِهِ! أَتِنَّ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتِنَّ مِنْ لُظَى؟!

به خدا سوگند (برادرم) عقیل را دیدم که فقیر شده بود و از من درخواست کرد یک صاع (حدود سه کیلو) از گندم بیت المال شما را به او ببخشم (و این را بر سهمیه مرتب او بیفزایم) کودکانش را دیدم که بر اثر فقر موهایشان پریشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود. گویی صورتشان را با نیل به رنگ تیره درآورده بودند. عقیل مکرر به من مراجعه و سخنش را چند بار تکرار کرد، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرا می دادم. گمان کرد من دینم را به او می فروشم و به دلخواه او گام بر می دارم و از راه و رسم خویش جدا می شوم. در این هنگام قطعه آهنی را برای او در آتش داغ کردم. سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گیرد (و از آتش آخرت که با آن قابل مقایسه نیست بپرهیزد، همین که حرارت آهن داغ به دستش نزدیک شد) ناگهان ناله ای همچون بیماری که از شدت درد به خود می پیچد و می نالد سر داد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد، به او گفتم: ای عقیل! عذاران همچون مادران فرزند مرده، به عزای تو بنشینند و گریه سر دهند، آیا از قطعه آهنی که انسانی آن را به صورت بازیچه داغ کرده ناله می کنی؛ اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است؟ تو از این رنج مختصر می نالی، من از آن شعله های سوزان چگونه ننالم؟!

شرح و تفسیر

داستان حدیده محماة

امام (علیه السلام) در بخش گذشته بحثی کلی درباره پرهیز از ظلم و ستم داشت که نهایت بیزاری او را از ظلم و ستم نشان می داد. در تعقیب در این بخش انگشت روی دو مصداق روشن به عنوان دو شاهد صادق و دو تابلوی آشکار می گذارد.



نخست داستان عقیل و حدیده محمات (آهن داغ) را بیان می کند و نمونه ای از عدل و داد خود را که شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد، شرح می دهد و می فرماید: «به خدا سوگند (برادرم) عقیل را دیدم که فقیر شده بود و از من درخواست کرد یک صاع (حدود سه کیلو) از گندم بیت المال شما را به او ببخشم»؛ (وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي^{۱۰} مِنْ بُرْگُمُ^{۱۱} صَاعًا^{۱۲}).

ظاهراً منظور عقیل یک «صاع» به عنوان سهمیه منظم هر روزه بوده که این ماده غذایی او به طور کامل تأمین شود وگرنه اگر تنها یک صاع برای یک روز بوده نه مشکل عقیل را حل می کرده و نه ارزش این را داشته که از راه دور خدمت برادرش برای این کار برسد. این نکته نیز قابل توجه است که عقیل تنها این یک درخواست را نداشت درخواست ادای دین سنگین نیز داشت که امام تنها به درخواست اول او اشاره فرمود.

سپس می افزاید: «کودکانش را دیدم که بر اثر فقر موهایشان پریشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود گویی صورتشان را با نیل به رنگ تیره درآورده بودند»؛ (وَ رَأَيْتُ صَبِيَّانَهُ شُعْتٌ^{۱۳} الشُّعُورِ، غُبْرٌ^{۱۴} الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سَوَّدَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ^{۱۵}).

سپس می افزاید: «عقیل مکرر به من مراجعه و سخنش را چند بار تکرار نمود، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرا می دادم، گمان کرد من دینم را به او می فروشم و به دلخواه او گام بر می دارم و از راه و رسم خویش جدا می شوم»؛ (وَ عَاوَدَنِي مُوَكِّدًا، وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ^{۱۶} إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي).

امام (علیه السلام) در این قسمت همه عواملی را که در نظر اهل دنیا ایجاب می کند تبعیض درباره برادرش روا دارد، شرح داده است.

از یکسو تقاضای چیز زیادی نداشت.

۹- «أَمْلَقَ» از ریشه «املاق» به معنای فقیر شدن گرفته شده است و ریشه اصلی آن «مَلَقَ» بر وزن «شَفَقَ» به معنای نرم کردن است و افراد متملق را از این جهت متملق می گویند که حالت نرمش و ذلت به خود می گیرند و اشخاص فقیر نیز چون چنین حالتی دارند واژه املاق در مورد آنها بکار می رود.

۱۰- «استماحنی» از ریشه «استماحة» به معنای طلب بخشش کردن است.

۱۱- «بُرْگُمُ» به معنای گندم است.

۱۲- «صاع» یکی از اوزان است که به اندازه چهار مُدّ و هر مدّ کمتر از یک کیلو (حدود هفتصد و پنجاه گرم) است.

۱۳- «شُعْتٌ» جمع «اشعث» به معنای ژولیده و آشفته مو می باشد.

۱۴- «غُبْرٌ» جمع «اغبر» به معنای غبارآلود است.

۱۵- «عِظْلِمٌ» گیاهی است که برای رنگ کردن اشیا به رنگ سیاه از آن استفاده می شود.

۱۶- «اصغیت» از ریشه «اصغاء» به معنای گوش فرا دادن است.



از سوی فرزندانش پریشان حال و فقیر بودند.

از سوی سوم مکرر بر مکرر تقاضای خود را بیان می کرد.

ولی با این همه باید امام میان برادرش و سایر نیازمندان امت تفاوتی قائل شود و امکانات بیت المال را که متعلق به همه مسلمین است، بیشتر در اختیار برادرش بگذارد و برای او امتیاز خاصی نسبت به دیگران قائل شود.

به یقین این کار با عدالت اسلامی و روح بلند امام (علیه السلام) سازگار نبود، لذا برای اینکه عقیل دست از تکرار بردارد و به حق خود از بیت المال قانع گردد، امام (علیه السلام) تدبیری اندیشید که عملاً به او ثابت کند پایان ظلم و ستم به کجا می انجامد، لذا در ادامه سخن می فرماید: «من قطعه آهنی را برای او در آتش داغ کردم. سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گیرد (و از آتش آخرت که با آن قابل مقایسه نیست بپرهیزد)»؛ (فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا).

عقیل که ظاهراً در آن زمان نابینا بود دست خود را پیش برد به گمان اینکه درهم و دیناری در کار است؛ ولی نمی دانست چه چیز در انتظار اوست، همین که حرارت آهن داغ که مجاور او بود به دستش نزدیک شد: «ناگهان ناله ای همچون بیماری که از شدت درد به خود می پیچد و می نالد سر داد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد»؛ (فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ^{۱۷} مِنْ أَلْمَهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا^{۱۸}).

سپس امام (علیه السلام) در ادامه می افزاید: «به او گفتم: ای عقیل! عزاداران همچون مادران فرزندان مرده، به عزای تو بنشینند و گریه سر دهند. آیا از قطعه آهنی که انسانی آن را به صورت بازچه داغ کرده، ناله می کنی؛ اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است. تو از این رنج مختصر می نالی، من از آن شعله های سوزان نالم؟!»؛ (فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلَّتْكَ التَّوَاكِلُ^{۱۹}، يَا عَقِيلُ! أَتِنَّ مِنْ حَدِيدَةِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا^{۲۰} لِلْعَبِيهِ، وَ تَجْرُنِي إِلَى نَارِ سَجْرَهَا^{۲۱} جَبَّارَهَا لِعُضْبِهِ! أَتِنَّ^{۲۲} مِنَ الْأَذَى وَ لَا أِنَّ مِنْ لَطْفِي؟!^{۲۳}).

۱۷- «دنف» به معنای بیماری یا بیماری شدید است.

۱۸- «میسم» اسم آلت از ریشه «وسم» به معنای داغ کردن است؛ ولی به نظر می رسد که در اینجا به صورت مصدر میمی به معنای حرارت به کار رفته است.

۱۹- «تواکل» جمع «تاکله» به معنای مادر فرزندان مرده عزادار است و گاه به معنای هر زن عزادار به کار می رود.

۲۰- «انسانها» انسان در اینجا به معنای صاحب است.

۲۱- «سجراها» از ریشه «مسجور» در اصل به معنای افروختن آتش در تنور اجاق است سپس به هرگونه آتش افروزی اطلاق شده است.

۲۲- «تن» از ریشه «ینن» به معنای ناله کردن گرفته شده است.

۲۳- «لطفی» به معنای شعله خالص آتش است و می دانیم شعله های خالص و خالی از دود گرما و حرارت زیادی دارند. این واژه گاه به جهنم نیز اطلاق شده است، آن گونه که در آیه ۱۵ سوره معارج می خوانیم: (كَلَّا إِنَّهَا لَطْفِي).



تعبیر به «تَكَلَّتْكَ التَّوَاكِلُ» شبیه چیزی است که ما در فارسی هنگامی که کسی کار زشتی انجام می دهد و می خواهیم شدیداً او را نهدی کنیم، می گوییم خدا مرگت دهد چرا این کار را می کنی یا اینکه می گوییم مادرت به عزایت بنشیند چرا چنین کردی؟ توجّه داشته باشید که «تواکل» جمع «تاکلة» به معنای زن فرزند مرده است، هر چند گاهی به هر زن عزادار نیز اطلاق می شود.

تعبیر به لعب (بازیچه) اشاره به این است که آتش دنیا، هر چند سوزان باشد در برابر آتش سوزان قیامت بازیچه ای بیش نیست. آتش سوزان حقیقی آنجاست، لذا امام (علیه السلام) اولی را «اذی» که به معنای اذیت و ناراحتی است و دومی را «لظی» که به معنای شعله های برافروخته آتش است، نامیده است.

در ضمن از تعبیرات امام (علیه السلام) به خوبی استفاده می شود که - برخلاف آنچه بعضی از ناآگاهان می پندارند - امام (علیه السلام) هرگز آهن داغ و سوزان را در دست برادرش عقیل نگذاشت، بلکه نزدیک دست او بُرد و او که نابینا بود ترسید و فریاد زد. این داستان در آن محیط در همه جا پیچید و حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که به گوش معاویه در شام هم رسید و بسیاری از خفتگان را از خواب غفلت بیدار کرد و نشان داد دوران حاتم بخشی عثمان از بیت المال مسلمین به اقوام و خویشاوندان و افراد مورد نظر، پایان یافته است. هنگامی که امام (علیه السلام) نسبت به برادرش در برابر تقاضای کوچکی که برخلاف عدالت بوده چنین کند همگان باید حساب خود را برسند و هرگز تقاضای امتیاز و رانت خواری نسبت به بیت المال از محضر آن حضرت نداشته باشند.

به تعبیر دیگر این کار نه تنها درسی برای عقیل بود، بلکه درس بزرگی برای همه مردم در سرتاسر جهان اسلام بود و نشان داد که در برابر عدالت اسلامی همگان یکسانند و هیچ کس حق ندارد زیاده خواهی کند، هر چند نزدیک ترین فرد به رئیس حکومت باشد.

جالب اینکه در ذیل این داستان در بعضی از روایات آمده است که عقیل به امام (علیه السلام) عرض کرد حال که چنین است من به سراغ کسی می روم که بذل و بخشش او بیشتر است و منظور از این سخن، معاویه بود، امام (علیه السلام) با ناراحتی فرمود: «رَاشِدًا مَهْدِيًّا؛ برو در امان خدا».^{۲۴}

خوب است داستان حدیده مُحَمَّاهُ را از زبان خود عقیل بشنویم هنگامی که از نزد برادرش به شام رفت و معاویه اموال فراوانی از بیت المال را در اختیار او گذاشت. از او پرسید: مایل هستم داستان حدیده محمّاه را از خودت بشنوم، عقیل گفت: من گرفتار تنگدستی شدیدی شدم. نزد برادرم رفتم و عرض حال کردم؛ ولی چیزی از ناحیه او عاید من نشد، لذا فرزندان خود را جمع کردم و نزد او بردم در حالی که آثار ناراحتی و فقر بر آنان ظاهر بود فرمود: شب بیا تا چیزی به تو بدهم. خدمتش رفتم در حالی که یکی از فرزندانم دست مرا گرفته بود. امام (علیه السلام) به فرزندم فرمود دور بنشین. سپس فرمود: بگیر. من با حرص و ولع دست دراز کردم. گمان کردم کیسه ای است پر از درهم یا دینار به من می دهد. ناگهان دست خود

۲۴ - شرح نهج البلاغه مرحوم مغنیه، ج ۳، ص ۳۱۶.



را به آهن داغی زدم. هنگامی که آن را گرفتم پرتاب کردم و فریاد زدم! به من فرمود: مادر به عزایت بنشیند این آهنی است که با آتش دنیا داغ شده، پس چه خواهد برای من و تو در فردای قیامت اگر در زنجیرهای جهنم بسته شویم. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ»؛ آن زمان که غل و زنجیرها بر گردن و دست و پای آنهاست و به سوی جهنم کشیده می شوند».^{۲۵} سپس فرمود: بیش از حقی که خداوند برای تو قرار داده نزد من نداری. اگر همین چیزی که می بینی (اشاره به آهن داغ است) بنابراین به خانه ات برگرد. معاویه سخت درشگفتی فرو رفت و گفت: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَهُ؛ چه دور است چه دور است یافتن همانند او، زنان عقیمند از اینکه مثل علی بزایند».^{۲۶}

به گفته شاعر:

مادر گیتی نزاید در جهان مثل علی
 آسمان گویی که در ترکش همین یک تیر داشت
 مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار داستانی در حاشیه این ماجرا نقل کرده که مکمل آن است. می گوید: عقیل به خدمت امام (علیه السلام) رسید، امام (علیه السلام) به فرزندش حسن (علیه السلام) دستور داد که لباسی بر تن عمویت بپوشان (شاید لباس مناسبی نداشت) امام حسن (علیه السلام) یکی از پیراهنهای پدر و عبایی از عباهای او را بر عمویش پوشاند، هنگام شام نان و نمکی بر سر سفره آوردند، عقیل گفت چیزی غیر از این در بساط نیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: مگر این از نعمت خدا نیست، خدا را بسیار باید بر این نعمت شکر گوئیم. عقیل گفت: کمکی به من کن که بدهی خود را ادا کنم و زودتر از اینجا بروم. امام (علیه السلام) فرمود: بدهی تو چه اندازه است؟ عقیل گفت: صد هزار درهم.

امام (علیه السلام) فرمود: نه والله من چنین مبلغی را ندارم که در اختیار تو بگذارم؛ ولی بگذار سهم من از بیت المال داده شود من با تو نصف می کنم و اگر خانواده ام نیاز نداشته باشند تمام سهم خود را به تو می دهم. عقیل گفت: بیت المال در دست توست تو مرا حواله به سهمیه خود می کنی مگر سهمیه تو چقدر است؟ همه آن را هم که به من بدهی به جایی نمی رسد. امام (علیه السلام) فرمود: من و تو مانند سایر مردم هستیم (و سهم ما با آنها برابر است) و همانطور که با هم سخن می گفتند (و در آن حال ظاهراً به علت گرما پشت بام نشسته بودند) امام (علیه السلام) نگاهی از آنجا به صندوقهایی که در بازار بود افکند و فرمود: اگر به آنچه گفتم قانع نیستی پایین برو و قفل بعضی از این صندوقها را بشکن و هر چه در آن است بردار، عقیل گفت: در این صندوقها چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: اموال تجار است، عقیل گفت: به من امر می فرمایی که صندوقهای کسانی که توکل بر خدا کرده اند و اموالشان را در آن نهاده اند بشکنم (و سرقت کنم)؟ امام (علیه السلام) فرمود: آیا تو هم به من دستور می دهی که بیت المال مسلمین را بگشایم و اموالشان را به تو دهم در حالی که آنها توکل بر خدا کردند و قفل بر آنها نهادند (و کلید آن را به دست من سپردند)؟

۲۵ - غافر، آیه ۷۱.

۲۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳.



سپس فرمود: راه دیگری به تو نشان می‌دهم. تو شمشیرت را برگیر و من هم شمشیر خود را بر می‌دارم. به منطقه حیره می‌رویم که در آنجا تجار ثروتمندی هستند وارد می‌شویم و اموالشان را به زور می‌گیریم.

عقیل گفت: مگر من دزدم؟

امام (علیه السلام) فرمود: از یک نفر سرقت کنی بهتر از آن است که از همه مسلمین سرقت نمایی. (عقیل فهمید که این دستورات جدی نیست و هدف آن است که نادرستی افکار او را به او بفهماند).^{۲۷}

به هر حال قرائن نشان می‌دهد که هدف امام تنها بیان مسئله‌ای شخصی برای هشدار دان به عقیل نبود، بلکه هدف این بود که این داستان در همه جا منعکس شود - که شد - و امتیازطلبان پیش خود بیندیشند جایی که علی (علیه السلام) با برادرش چنین رفتار کرد تکلیف ما روشن است و بعد از این نباید ما چنان امتیازاتی را انتظار داشته باشیم و به تعبیر دیگر: هدف شکستن فرهنگ دوران عثمان در مورد بیت المال و احیای فرهنگ دوران رسول خداست.

نکته‌ها

۱. زندگی و شخصیت عقیل در یک نگاه:

عقیل پسر ابوطالب و برادر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از یک پدر و مادر است و در میان چهار پسر ابوطالب، پسر دوم و بیست سال از آن حضرت بزرگتر بود و کنیه اش ابایزید است.

ابوطالب علاقه شدیدی به عقیل داشت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روزی خطاب به عقیل فرمود: «یا ابا یزید اِنِّی اُحِبُّکَ حَبِیْبًا؛ حُبًّا لِقَرَابَتِکَ مَنِّی وَ حُبًّا لِمَا کُنْتُ اَعْلَمُ مِنْ حُبِّ عَمِّی اِیَّاکَ؛ ای عقیل! من تو را به دو جهت دوست دارم یکی از این جهت که خویشاوند نزدیک منی و دیگر اینکه عمویم ابوطالب تو را بسیار دوست می‌داشت».

در بعضی از روایات نیز آمده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از این جمله به علی (علیه السلام) فرمود: «اِنَّ وَکْدَهُ لَمَقْتُوْلٌ فِی مَحَبَّةٍ وَ لَدِکَ فَتَدْمَعُ عَلَیْهِ عَیُّوْنُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ تُصَلِّی عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ الْمُقْرَبُوْنَ ثُمَّ بَکِی حَتّٰی جَرَتْ دُمُوْعُهُ عَلَی صَدْرِهِ؛ فرزند او (اشاره به مسلم است) در طریق محبت فرزند تو (اشاره به امام حسین (علیه السلام) سالار شهیدان است) شهید می‌شود و چشمهای مؤمنان بر وی می‌گرید و فرشتگان مقرب الهی بر او درود می‌فرستند. سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) گریست به گونه‌ای که اشکهای او بر سینه اش فرو ریخت.

عقیل نیز مانند عمویش عباس بن عبدالمطلب به اجبار در صف مشرکان در جنگ بدر حاضر و اسیر شد و با دادن فدیة به مکه بازگشت و پیش از صلح حدیبیه مسلمان شد و هجرت کرد و به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و در جنگ موتة در صف مسلمانان همراه برادرش جعفر شرکت جست و در زمان خلافت معاویه در سنه ۵۰ هجری دیده از جهان فروبست در حالی که بیش از ۹۰ سال داشت.

۲۷ - بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳-۱۱۴ (مرحوم علامه مجلسی این حدیث را از این شهر آشوب نقل کرده است).



او در هیچ یک از جنگهای برادرش امیرمؤمنان (علیه السلام) حضور نیافت؛ ولی «ابن عبد ربّه» در کتاب استیعاب نقل می کند که عقیل همراه با ابن عباس در جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و این مسئله منافات با نایبانی او ندارد، زیرا «ابن ابی الحدید» می گوید: عقیل در جنگ صفین بود؛ ولی پیکار نکرد و از خیرخواهی و مشورت نیک مضایقه نمود. درباره اینکه آیا عقیل سرانجام به شام رفت و به معاویه پیوست دو قول مختلف نقل شده، بعضی معتقدند که در زمان حیات امیرمؤمنان (علیه السلام) به شام نرفت؛ ولی بعد از شهادت آن حضرت (به ناچار) به شام رفت و به معاویه پیوست. بعضی دیگر مانند علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود معتقدند اساساً برنامه ملحق شدن به معاویه در کار نبوده، ملاقاتی کرده و باز گشته است.

در مجموع چنین استفاده می شود که او مرد با ایمان و نیک نفسی بود؛ ولی از نظر روحی ضعیف بود و اگر گاهی لغزشی از او سرزده به علت همین ضعف بود. یکی از امتیازات عقیل آگاهی وسیع او نسبت به علم انساب بود، قبائل عرب را خوب می شناخت و از نسبهای آنها آگاه بود و بعضی او را یکی از نسابهای چهارگانه عرب شمرده اند.^{۲۸}

۲. مساوات مسلمانان در بیت المال:

بی شک بیت المال منابع مختلفی دارد؛ یکی از منابع آن زکات است و می دانیم در تقسیم زکات مساوات شرط نیست، بلکه زکات بر اساس نیاز داده می شود و نیز ضرورتی ندارد که با حضور نیازمندی منتظر نیازمند دیگری بنشینیم بلکه می توانیم به قدر کافی به نیازمند حاضر بدهیم.

دیگر از منابع بیت المال خمس است که در صدر اوّل غالباً از غنائم جنگی گرفته می شد. خمس در اختیار حاکم اسلامی قرار می گیرد تا طبق برنامه ویژه ای که در فقه اسلامی و روایات آمده است به نیازمندان برسد، در آن نیز مساوات شرط نیست.

سوم خود غنائم جنگی است که به طور مساوی در میان جنگجویان تقسیم می شود؛ ولی لشکر پیاده یک سهم می برد و لشکر سواره دو سهم، زیرا در آن زمان تهیه مرکب برای سواره نظام به هزینه خود آنها بود البته گاهی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از یاران خود اجازه می گرفت و بخشی از غنائم را به فرد یا افراد خاصی برای جلب آنها به اسلام (صلی الله علیه و آله) می داد. منابع چهارم و پنجم و ششم عبارتند از درآمد خیریه ها، و خمس غیر غنائم و انفال که در آن نیز مساوات در مقام تقسیم شرط نبوده و اینجا جای شرح آن نیست.

منبع هفتم بیت المال که در آن زمان از همه مهم تر بوده و قسمت عمده اموال بیت المال از این طریق حاصل می شده درآمد اراضی خراجیه است؛ یعنی مال الاجاره ها یا خراجی که از زمینهای فتح شده به خزانه دولت اسلام ریخته می شد، زیرا این زمینها ملک عموم مسلمین بود. نه تنها نسل موجود، بلکه نسل در نسل و طبعاً درآمد آن تعلق به همه داشت.

۲۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۰ به بعد و شرح نهج البلاغه



درست شبیه یک ملک مشاع که همه در آن مساوی اند، بدیهی است حکومت اسلامی حق نداشت در تقسیم این درآمد تفاوتی میان مسلمانان قائل بشود، هر چند غالب خلفا به این حکم اسلامی اعتنا نمی کردند و آن اموال را طبق میل خود به هر کس می خواستند می دادند و هرگونه می خواستند در آن تصرف می نمودند.

آنچه در داستان عقیل در این خطبه آمده مربوط به همین قسمت است که مهم ترین بخش بیت المال را در بر می گرفته و شاید عقیل گمان می کرد این اموال در اختیار حاکم اسلامی است که هرگونه مایل باشد در آن تصرف کند به خصوص اینکه زمان عثمان را مشاهده کرده بود که خلیفه وقت با این اموال چه ها می کرد.

بخش سوم: وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ سَنَنْتُهَا، كَأَمَّا عُنَجَتِ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصْلَةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبْلَتَكَ الْهُوْلُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَيْتَنِي لِيَتَّخِذَ عَنِّي؟ أَمْ حَتَبْتُ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أُغْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلْلِ. وَ بِهِ نَسْتَعِينُ.

از این شگفت انگیزتر داستان کسی است (اشعث بن قیس منافق) که نیمه شب در خانه را زد و ظرف سرپوشیده ای (پر از حلواي خوش طعم و شیرین) برای من هدیه آورد. معجونی بود که من از آن متنفر شدم گویی با آب دهان مار یا استفراغ او خمیر شده بود. به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این هر دو بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: نه این است و نه آن ولی هدیه است! گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق آیین خدا به سراغ من آمده ای تا مرا بفریبی؟ آیا تعادل فکری خود را از دست داده ای یا جن زده ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می گویی؟ به خدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه (روی زمین) را با آنچه در زیر آسمانهایش قرار دارد به من داده شود که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. به یقین دنیای شما نزد من از برگ درختی که در دهان ملخی در حال جویدن باشد پست تر و بی ارزش تر است. علی را با نعمتهای فانی دنیا و لذتهای ناپایدار آن چه کار؟! به خدا پناه می بریم از خواب رفتن عقل و لغزش های قبیح و زشت و در این راه از او یاری می طلبیم.

شرح و تفسیر

داستان اشعث بن قیس منافق

در بخش گذشته - چنان که دیدیم - امام (علیه السلام) برای مایوس کردن همه امتیاز طلبان ناروا از بیت المال مسلمین، داستان تاریخی برادرش عقیل و حدیده محمات را بیان فرمود؛ داستانی که فرهنگ عدالت اسلامی و مقدم داشتن ضابطه بر رابطه در آن موج می زد. سپس در این بخش از خطبه، روی مصداق روشن دیگری از این قبیل دست می گذارد و داستان اشعث بن



قیس منافق را بیان می‌دارد و می‌فرماید: «از این شگفت‌انگیزتر داستان کسی است (اشعث بن قیس منافق) که نیمه شب در خانه را زد و ظرف سرپوشیده‌ای (پر از حلوی خوش طعم و شیرین) برای من هدیه آورد. معجونی بود که من از آن متنفر شدم. گویی با آب دهان مار یا استفراغ او خمیر شده بود»؛ (وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ^{۲۹*} طَرَفْنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَ مَعْجُونَةٌ شَنْتَتْهَا^{۳۰}، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرَيْقِ حَيَّةٍ أَوْفِيئِهَا).

معروف این است که این کوبنده در همان اشعث بن قیس، رئیس منافقان کوفه بود؛ شخصی که شبیه عبدالله بن ابی، منافق معروف عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

اما اینکه امام (علیه السلام) می‌فرماید: من از حلوی لذیذ متنفر بودم و گویی با آب دهان مار عجین شده بود برای آن است که هدف اشعث این بود که قلب امام (علیه السلام) را برای رسیدن به یک غرض دنیوی به خود معطوف دارد. (گاه گفته می‌شود او با یکی از مسلمانان به ناحق بر سر آب و ملکی نزاع داشت و پرونده این مخاصمه به دادگاه علی (علیه السلام) رسیده بود. شاید این مرد کورباطن می‌خواست از این طریق دل امام (علیه السلام) را به خود متوجه کند و رأی او را بخرد؛ ولی امام (علیه السلام) با چشم ملکوتی اش باطن حلوا را دید؛ باطنی که همچون زهر مار بود، زیرا قصد رشوه در آن نهفته شده بود).

واژه «مَلْفُوفَةٌ» گرچه از ریشه «لَفَّ» به معنای پیچیدن گرفته شده و در اینجا اشاره به ظرفی است که در پارچه‌ای پیچیده شده بود؛ ولی چون امام (علیه السلام) می‌فرماید این ملفوفه در ظرفی قرار داشت و سپس واژه معجونه را بر آن عطف می‌کند. این احتمال وجود دارد که ملفوفه نامی برای نوعی از حلوا بوده که در کوفه حلوی مرغوب و مورد علاقه مردم شناخته می‌شد.^{۳۱}

بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال داده‌اند واژه «قیء» به معنای زهر مار است نه استفراغ او، زیرا همچون استفراغ آن را از دهان خود بیرون می‌ریزد و تناسب مقام نیز همین را اقتضا می‌کند همان‌گونه که در عرف می‌گویند فلان غذا همچون زهرمار بود.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می‌افزاید: «به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این هر دو بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: نه این است و نه آن؛ ولی هدیه است»؛ (فَقُلْتُ: أَصِلَّةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ).

۲۹- «طارق» از ریشه «طروق» و «طرق» به معنای زدن و کوبیدن است و به کسی که شبانه به سراغ دیگری می‌رود «طارق» گفته می‌شود، زیرا معمولاً در بسته است و باید در را بکوبد و وارد شود.

۳۰- «شنتت» از ریشه «شنتان» بر وزن «نوسان» به معنای بغض و دوری کردن است، بنابراین «شنتت» یعنی آن را دشمن داشتم.

۳۱- شیخ محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود به این معنا اشاره کرده و می‌گوید: ملفوفه نوعی از حلوا بوده است که اشعث بن قیس به عنوان هدیه خدمت امام (علیه السلام) برد.



به یقین زکات بر تمام بنی هاشم حرام است و صدقه که اشاره به انفاقهای مستحبی است و بنابر قول مشهور بر بنی هاشم حرام نیست ممکن است بر خصوص اهل بیت (علیهم السلام) حرام بوده باشد. بعضی نیز احتمال داده اند که صدقه اشاره به کفارات و صدقات واجبه غیر از زکات باشد که آن هم بر بنی هاشم حرام است.

اما «صله» ممکن است به معنای رشوه باشد که در مباحث رشوه قاضی به عنوان «صِلَةُ الْقَضَاءِ» تعبیر می شود و از این جهت به آن «صله» گفته می شود که رشوه دهنده آن را وسیله ای برای وصول به مقصد نادرست خود قرار می دهد. بعضی نیز گفته اند: «صله» به معنای «هدیه» یا جایزه است همان گونه که در مورد جایزه شاعر «صله شاعر» گفته می شود، بنابراین جمله «لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ» (نه این و نه آن) اشاره به نفی زکات و صدقه و اثبات هدیه بودن آن است.

این احتمال در تفسیر این عبارت داده شده است که جمله «لا ذَا وَ لَا ذَاكَ» نفی همه باشد؛ یعنی هیچ کدام از اینها نیست؛ نه رشوه و نه زکات و نه صدقه، بلکه هدیه است.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، اشعث بن قیس منافق را زیر ضربات شدیدترین سرزنش و توبیخ قرار داده، می فرماید: «من به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق آیین خدا به سراغ من آمده ای تا مرا بفریبی؟» (فَقُلْتُ: هِبَلْتِكَ الْهَبُولُ! ^{۳۲} أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتُخَدَعَنِي؟).

اشاره به اینکه تو نیز مانند بسیاری از شیطان صفتان برای اینکه به مقصد نامشروع خود بررسی لباس ظاهراً مشروعی بر آن پوشانده ای، نام هدیه بر رشوه گذارده ای به گمان اینکه می توانی با این ظاهرسازی کسی را که چشمش اعماق وجود را می بیند بفریبی. آنگاه می افزاید: «آیا تعادل فکری خود را از دست داده ای یا جن زده ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می گویی؟» (أَمْ مَخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟).

اشاره به اینکه هیچ انسان عاقلی باور نمی کند که بتواند کسی مانند علی (علیه السلام) را با هدیه ای که در باطن بوی رشوه می دهد بفریبد و اگر کسی در این میدان وارد شود دلیل بر این است که یا دیوانه بوده و یا بر اثر بیماری، عقل خود را موقتاً از دست داده است.

«مختبیط» از ریشه «خبیط» به معنای از دست دادن تعادل است که گاه در مورد تعادل ظاهری به کار می رود و گاه درباره تعادل فکری و در اینجا معنای دوم اراده شده است و تعبیر به «ذُو جِنَّةٍ» (جن زده) یا اشاره به وسوسه های شیطان است که یکی از جنیان محسوب می شود و بر اثر این وسوسه ها عقل انسان را می گیرد و یا اشاره به آن چیزی است که در میان توده مردم مشهور بوده که بعضی افراد دیوانه را به عنوان جن زده به حساب می آورند.

۳۲- «هبول» صفت مشبهه است و به معنای زنی است که فرزند برای او باقی نمی ماند و طبعاً بسیار گریه می کند.



واژه «تَهَجَّرُ» از ریشه «هَجَّرَ» به معنای هذیان گفتن است، بنابراین فرق میان این سه واضح است؛ مختبט کسی است که گرفتار نقصان عقلی بوده و تعادل فکری خود را از دست داده و ذو جنه کسی است که بر اثر عاملی برونی گرفتار نوعی جنون شده و تهجر در مورد کسی گفته می شود که ذاتاً دیوانه نیست؛ اما بر اثر شدت بیماری به هذیان گفتن دچار شده است. البته این سه واژه وقتی در مقابل هم قرار می گیرند چنین مفهومی را افاده کنند در حالی که ممکن است هنگامی که هر یک تنهایی به کار برود مفهوم وسیع تری داشته باشد.

سپس امام (علیه السلام) برای اینکه به او بفهماند تا چه حد گرفتار اشتباه شده و علی (علیه السلام) را به تاریکی دیده و او را نشناخته است، اشاره به نکته بسیار مهمی در زمینه عدالت خویش می کند که شاید از غیر او در طول تاریخ شنیده نشده باشد. این نکته هشدار می است به همه رهبران و حاکمان جوامع بشری که می فرماید: «به خدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه (روی زمین) با آنچه در زیر آسمانهایش قرار دارد به من داده شود تا خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد»؛ (وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقْلِيمَ السَّبْعَةَ^{۳۳} بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلِيٌّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبًا^{۳۴} شَعِيرَةً مَا فَعَلْتُهُ).

سپس به بیان دلیل آن می پردازد و می فرماید: «به یقین دنیای شما نزد من از برگ درختی در دهان ملخی که در حال جویدن آن باشد پست تر و بی ارزش تر است»؛ (وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا^{۳۵}).

در تأکید آن می فرماید: «علی را با نعمتهای فانی دنیا و لذتهای ناپایدار آن چه کار؟! «مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمِ يَفْنَى، وَ لَذَّةِ لَا تَبْقَى!» در این چند جمله کوبنده و صریح و گویا، امام (علیه السلام) می فرماید: هر گاه بزرگ ترین رشوه های متصور در جهان که همه روی زمین و قصرها و ثروتها و اموال و زرق و برقها باشد به من دهند که کمترین ظلم و ستمی که همان گرفتن پوست جوی (نه دانه جو) از دهان مورچه ای که ظاهراً کوچک ترین جنبنده است انجام دهم، نمی کنم.

بسیارند کسانی که مبالغ کوچک و متوسط رشوه آنها را تکان نمی دهد؛ ولی اگر امتیاز مهمی برای آنها قائل شوند که معادل تمام زندگی آنان یا بیشتر باشد دست و پایشان می لرزد و می لغزند. چه کسی می تواند ادعا کند که در هیچ حدی از گرفتن

۳۳ - اقلیم سبعة، «اقلیم» جمع «اقلیم» به معنای بخشی از جهان یا کشور است و جغرافی دانان قدیم جهان را به هفت اقلیم تقسیم می کردند و چون نقشه دقیقی از دنیا نداشتند حد و حدود این اقلیمهای هفتگانه دقیق نبود. به هر حال، هفتگانه در تقسیم بندی آنها چنین بود: اقلیم اول، هندوستان. دوم، بخشی از کشورهای عربی و حبشه، سوم، مصر و شام، چهارم، ایران. پنجم، روم. ششم، کشور ترک، هفتم، چین و ماچین. (لغت نامه دهخدا، ماده اقلیم). البته ممکن است تقسیم دیگری از سوی بعضی دیگر از جغرافی دانها ارائه شده باشد و به هر حال نظر امام (علیه السلام) آن است که اگر همه مناطق آباد کره زمین را به من بدهند.

۳۴ - «جلب» پوسته ای است که روی دانه گندم یا جو را می گیرد و به پوسته ای که به هنگام خوب شدن زخم روی آن را می پوشاند، «جلب» گفته می شود.

۳۵ - «تقضمها» از ریشه «قضم» بر وزن «هضم» به معنای دندان زدن، گاز گرفتن و جویدن است.



امتیاز در برابر هیچ حدی از کمترین کار خلاف گرفتار لغزش نخواهد شد؟ امام می فرماید: من آن شخص هستم و حتی صریحاً سوگند بر آن یاد می کند.

دلیلی که امام برای این امر آورده بسیار قابل توجه است، زیرا امتیازات مادی برای کسانی اهمیّت دارد که دنیا در نظرشان بزرگ و برجسته است؛ اما کسی که در اوج معرفت خدا قرار گرفته و ما سوی الله در نظر او کم ارزش و بی مقدار است و همه دنیا از دیدگاه او همچون برگ درخت نیم جویده ای در دهان ملخی است، دلیلی ندارد که مرتکب عصیان پروردگار و ظلم و ستمی شود.

علی (علیه السلام) با چشم حقیقت بین خود به باطن دنیا می نگرد؛ او همه این مقامها و مواهب مادی را در حال فنا و زوال می بیند و چیزی که ارزش آن را ندارد که کسی به آن دل ببندد یا به دل بستنش بیندیشد.

به همین دلیل اگر بخواهیم ظلم و ستم، رشوه خواری و تعدی به حقوق ضعیفان از دنیا ریشه کن شود باید در بالا بردن سطح معرفت انسانها نسبت به خدا و نسبت به دنیا تلاش و کوشش کنیم.

در ضمن از این عبارات با دلالت التزامی می توان فهمید که ظلم و ستم و داوری به ناحق بدترین گناه است که حتی در برابر به دست آوردن تمام دنیا نباید آن را مرتکب شد.

سرانجام امام (علیه السلام) با جمله ای کوتاه و بیدارکننده که در واقع ناظر به کلّ محتوای خطبه است، سخن خود را پایان می دهد و می فرماید: «به خدا پناه می بریم از خواب رفتن عقل و لغزشهای قبیح و زشت و در این راه از او یاری می طلبیم»؛ (نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَ قُبْحِ الزَّلَلِ. وَ بِهِ نَسْتَعِينُ).

اشاره به اینکه اگر عقل بیدار باشد و لطف خدا یار، انسان گرفتار گناهان بزرگ نمی شود و در دام گناهان کوچک کمتر می افتد. این سخن را با نقل دو روایت پایان می دهیم: حافظ ابونعیم اصفهانی از دانشمندان معروف اهل سنت در کتاب مشهورش حلیة الاولیاء می نویسد: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) خطاب کرد و فرمود: «یا علی! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا فَجَعَلَكَ لَا تَرَزُّهُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً وَلَا تَرَزُّهُ مِنْكَ الدُّنْيَا شَيْئاً؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگانش به چیزی محبوب تر از آن زینت نیاراسته و آن زینت ابرار و نیکان نزد خداوند متعال است و آن همان زهد و بی اعتنایی به دنیاست؛ تو را آن گونه قرار داده که تو از دنیا چیزی کم نمی کنی و دنیا چیزی از تو نمی کاهد».^{۳۷}

۳۶ - «سیات» از ریشه «سبت» بر وزن «وقت» به معنای تعطیل کردن به منظور استراحت است؛ و «سیات» به از کار افتادن و تعطیل شدن اطلاق می شود و در جمله بالا نیز به همین معناست و اگر در لغت عرب روز شنبه را یوم السبت می نامند به سبب آن است که این نامگذاری در اصل از یهود گرفته شده که روز شنبه روز تعطیلی آنها بود.

۳۷ - شرح نهج البلاغه مرحوم خویی، ج ۱۴، ص ۲۹۷، چاپ قدیم.



در حدیث دیگری آمده است که زن شجاعی از شیعیان مخلص علی (علیه السلام) به نام «دارمیه حجونیه» در ملاقاتی که با معاویه داشت (و به دنبال او فرستاده بود) در جواب این سؤال معاویه که: آیا هرگز علی (علیه السلام) را دیده ای؟ گفت: آری به خدا سوگند او را دیدم.

گفت: چگونه او را دیدی؟

گفت: رَأَيْتُهُ لَمْ يَفْتِنُهُ الْمُلْكُ الَّذِي فَتَنَكَ وَ لَمْ تَشْغَلْهُ النُّعْمَةُ الَّتِي شَغَلَتْكَ؛ او را چنان دیدم که این حکومتی که تو را فریب داده او را فریب نداده بود، و این نعمتهای دنیا که تو را مشغول ساخته او را مشغول نساخته بود.^{۳۸}

نکته

اشعث بن قیس کیست؟

«اشعث» از منافقانی بود که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به ظاهر مسلمان شد و بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به ارتداد روی آورد و سپس اسیر شد و نزد ابوبکر اظهار ندامت کرد و مورد عفو قرار گرفت و در دوران امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با دشمنان او همچون عمرو بن عاص برای ایجاد نفاق در صفوف یاران آن حضرت همکاری داشت و سرچشمه خرابی ها و مفاسد بی شماری شد او در قبیله خود صاحب نفوذ بود و از این طریق برای مقاصد سوء خود کمک می گرفت و به گفته بعضی از محققان بسیاری از مشکلات عصر خلافت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از این منافق سرسخت و مرموز نشأت می گرفت.

خطبه ۲۱۱

بخش اول: وَ كَانَ مِنْ اِقْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ، وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صُنْعَتِهِ، اَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّآخِرِ الْمُتْرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ، يَيْسَاءُ جَامِدًا، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ اَطْبَاقًا، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ اِرْتِقَاقِهَا، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ، وَ قَامَتْ عَلَى حَدِّهِ. وَ أَرْسَى أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُتَعَجِّرُ، وَ الْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَ أَدْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَ وَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ.

یکی از نشانه های اقتدار و جبروت خداوند و آفرینش بدیع و دقیق او این است که از آب دریای پهناور و مواج و متراکم که امواجش سخت به هم می خورد و صدای عظیمی از آن بر می خاست لایه خشک و جامدی آفرید، سپس از آن طبقاتی به وجود آورد و آنها را از هم باز کرد و هفت آسمان را تشکیل داد، بعد از آنکه به هم پیوسته بودند؛ همه آنها به فرمان او برقرار ماندند و در حد و اندازه ای که او تعیین کرده بود قرار گرفتند، آنگاه زمینی به وجود آورد که دریای عظیم و مسخر شده ای آن را بر دوش خود حمل می کرد دریایی که در برابر فرمانش خاضع و در مقابل هیبتش تسلیم بود و آبهای جاری آن از خشیت او ساکن شد (و امواجش آرام گرفت).

۳۸ - کتاب بلاغات النساء، ص ۱۰۶ مطابق نقل شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری



شرح و تفسیر

آغاز آفرینش جهان

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه پرمعنا دست مخاطبان خود را گرفته و به آغاز آفرینش جهان می برد تا عظمت و شگفتیهای آفرینش را به آنها نشان دهد، می فرماید: «از اقتدار و جبروت خداوند و آفرینش بدیع و دقیق او این است که از آب دریای پهناور و مواج و متراکم که امواجش سخت به هم می خورد و صدای عظیمی از آن بر می خاست لایه خشک و جامدی آفرید»؛ (وَ كَانَ مِنْ اِقْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ، وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صُنْعَتِهِ، اَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّائِرِ الْمُتْرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ^{۴۰}، يَبْسًا جَامِدًا).

«اقتدار» از ریشه قدرت و نیز «جبروت» که صیغه مبالغه است، معنای سلطه کامل را دارند، بنابراین سرچشمه آفرینش عظیم آسمانها و زمین از یک سو قدرت عظیم پروردگار و از سوی دیگر ابداع لطیف و ظریف اوست. ممکن است کسانی باشند که در یک کار بزرگ دقت و ظرافت را فراموش کنند و یا یک کار ظریف و دقیق را در ابعاد وسیع نتوانند انجام دهند؛ اما خداوند قادر متعال این دو را در آفرینش زمین و آسمانها به هم آمیخته، هم دارای عظمت است و هم دقت و ظرافت. امام (علیه السلام) در این خطبه همانند خطبه اول نهج البلاغه و خطبه ۹۱ می فرماید: آغاز آفرینش از آب بوده است؛ ولی به یقین منظور از این آب، آبهای معمولی امروز نیست، بلکه توده عظیم مذاب و مواجی است که خداوند با قدرت بی پایانش آن را آفرید. این ماده مذاب با گذشت زمان، به بخشهای جامدی تبدیل شد و آن بخشها زمین و کرات آسمانی را تشکیل دادند. این سخنی است که با فرضیات علمی امروز در پیدایش جهان نیز سازگار است.

قابل توجه اینکه تعبیر «من ماء البحر الزاخر» نشان می دهد بخشی از این دریای عظیم تبدیل به کرات آسمانی شدند و بخشی باقی ماندند و این نیز با کشفیات علم امروز سازگار است که می گوید: هنوز بخشهای عظیمی از توده های گازهای سوزان یا مواد مذاب در آسمانها وجود دارد که تبدیل به کراتی همانند کرات منظومه شمسی نشده است.

و در ادامه این سخن از پیدایش آسمانهای هفتگانه سخن می گوید و می فرماید: «سپس از آن طبقاتی آفرید و آنها را از هم باز کرد و هفت آسمان را تشکیل داد بعد از آنکه به هم پیوسته بودند؛ همه آنها به فرمان او برقرار ماندند و در حدّ و اندازه ای که او تعیین کرده بود قرار گرفتند»؛ (ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ اَطْبَاقًا^{۴۱}، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِبَاقِهَا^{۴۲}، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهٖ، وَ قَامَتْ عَلٰی حَدِّهٖ).

۳۹- «زاخر» از ریشه «زخور» به معنای پرشدن گرفته شده و «بحر زاخر» به دریای عظیم مملو از آب گفته می شود.

۴۰- «متقاصف» به معنای گروهی است که یکدیگر را در هم بکوبند از ریشه «قصف» بر وزن «عکس» به معنای شکستن گرفته شده و در جمله بالا اشاره به امواج خروشان است که یکدیگر را درهم می کوبیدند.

۴۱- «اطباق» جمع «طبّق» به معنای طبقاتی است که روی هم قرار گرفته اند.

۴۲- «ارتقاق» به معنای پیوستگی از ریشه «رتق» گرفته شده که ضد آن «فتق» به معنای گشودن است.



این سخن برگرفته از همان چیزی است که در سوره انبیاء آیه ۳۰ آمده است که می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا؛ آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم».

روشن است که منظور از مشاهده در این آیه شریفه مشاهده حسی و با چشم نیست، بلکه از طریق علم و دانش و مشاهده درونی است.

فرضیات علم امروز نیز می گوید آسمانها و زمین در آغاز به صورت توده واحد عظیمی از گازها و مواد مذاب بود که بر اثر گردش به دور خود یا عوامل دیگر، قطعاتی پشت سر یکدیگر از آن جدا شد و به گوشه ای از فضا پرتاب گشت و کرات و منظومه ها و کهشکانها را تشکیل داد.

آنگاه امام به بیان آفرینش زمین می پردازد و می فرماید: «و زمینی به وجود آورد که دریای عظیم و مسخر شده ای آن را بر دوش خود حمل می کرد دریایی که در برابر فرمانش خاضع و در مقابل هیبتش تسلیم بود و آبهای جاری آن از خشیت او ساکن شد (و امواجش آرام گرفت)»؛ (و أَرْسَى^{۴۳} أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ^{۴۴} الْمُتَعَجِّرُ^{۴۵}، وَ الْقَمَقَامُ^{۴۶} الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَ أَدْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَ وَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ).

این سخن ممکن است اشاره به بارانهای عظیم سیلابی باشد که در آغاز پیدایش زمین همه کره زمین را به صورت دریایی عظیم به هم پیوسته فرا می گرفت و با گذشت زمان، آبها در خلل فرج زمین فرو نشستند و خشکیها که مجموعاً یک چهارم کره زمین را تشکیل می دهند از زیر آب سر برآوردند، آبها آرام گرفتند و زمینها برای زندگی انسان و سایر موجودات زنده خشکی آماده شدند.

بخش دوم: وَ جَبَلٍ جَلَامِيدَهَا، وَ نُشُوزٍ مُتُونَهَا وَ أَطْوَادِهَا، فَأَرَسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا، وَ أَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا. فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهُوَاءِ، وَ رَسَتْ أَصْوُلُهَا فِي الْمَاءِ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا، وَ أَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا، فَأَشْهَقَ قِلَالِهَا، وَ أَطَالَ أَنْشَازَهَا، وَ جَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا، وَ أَرَزَهَا فِيهَا أَوْتَادًا، فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مَنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا، وَ أَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ

۴۳- «أرسى» از ریشه «رسو» بر وزن «مسح» به معنای ثابت و راسخ شدن گرفته شده است.

۴۴- «أخضر» به معنای سبزرنگ در اینجا اشاره به دریاهاى عمیق است که از کثرت عمق به رنگ سبز دیده می شود.

۴۵- «متعجر» به معنای سیال و پرآب است از ریشه «تعجرة» بر وزن «حنجره» به معنای جریان آب و مانند آن گرفته شده است.

۴۶- «قمقام» به معنای دریای عظیم است و در اصل از «قمقمه» بر وزن «هممه»



أَكْنَفِيهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا، وَ بَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا؛ فَوْقَ بَحْرِ لُجِّيٍّ رَاكِدٍ لَا يَجْرِي، وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي، تُكْرِكُهُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ، وَ تَمَخُّضُهُ الْغَمَامُ الذَّوَارِفُ؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى».

خداوند بعد از آفرینش زمین، صخره ها و تپه ها و کوههای استوار آن را آفرید و آنها را در جایگاه خود ثابت نگه داشت و در قرارگاهشان مستقر نمود، قلّه های آنها در هوا پیشروی کرد و ریشه های آنها در آب فرو رفت و به این ترتیب، کوهها را از سطح زمین بالا کشید و پایه های آنها را در اعماق زمین و قرارگاهشان را ثابت نگه داشت، قلّه ها را مرتفع ساخت و تپه ها را گسترش داد و کوهها را تکیه گاه زمین و همچون میخهایی در آن کوبید؛ به گونه ای که زمین در عین حرکت، آرام گرفت، تا اهل خود را در اضطراب فرو نبرد؛ یا آنچه را که بر دوش حمل کرده، فرو نیندازد، یا از جایگاه خویش زایل نگردد؛ پس منزّه است آن کس که زمین را در میان آن همه امواج ناآرام ثابت نگه داشت؛ دوران رطوبت جوانب و اطرافش را پایان داد و آن را خشک نمود و بستری آرام (برای زندگی انسانها) قرار داد و همچون فرشی برای آنها گسترده ساخت؛ برفراز دریایی پهناور و راکد که ایستاده بود و حرکت نمی کرد؛ تنها بادهای شدید آن را بر هم می زد و ابرهای پرباران به حرکتش در می آورد. (آری!) «در این امور درس عبرت بزرگی است برای کسانی که اهل خشیتند و احساس مسئولیت دارند».

شرح و تفسیر

آفرینش کوهها

امام (علیه السلام) بعد از بیان آفرینش آسمانها و زمین و قرارگرفتن کره خاکی در جایگاه خود به شرح یکی از پدیده های مهم زمین که نقش بسیار مؤثری در زندگی انسانها و سایر موجودات زنده دارد، پرداخته می فرماید: «خداوند (بعد از آن)، صخره ها و تپه ها و کوههای محکم آن را آفرید و آنها را در محل خود ثابت نگه داشت و در قرارگاهشان مستقر نمود، (به گونه ای که) قلّه های آنها در هوا پیشروی کرد و ریشه های آن در آب فرو رفت»؛ (وَ جَبَلٌ جَلَامِيدًا^{۴۷}، وَ نُشُوزٌ^{۴۹} مُتُونَهَا^{۵۰} وَ أَطْوَادِهَا^{۵۱}، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا، وَ أَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا. فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ، وَ رَسَتْ أُصُولُهَا فِي الْمَاءِ).

از نظر علمی مسلم است که سطح زمین پیش از آنکه سرد شود چندان پستی و بلندی نداشت؛ ولی با سرد شدن چین خوردگیها در سطح زمین نمایان شد (همانند سیبی که مدتی بماند و رو به خشکی بگذارد) این چین خوردگیها کوهها و

۴۷- «جبل» از ریشه «جبل» بر وزن «جبر» به معنای آفرینش گرفته شده است و ریشه اصلی آن جبل به معنای کوه است و از آنجا که کوه، موجودی ثابت است به آفرینش تغییرناپذیر جبلّه گفته شده است.

۴۸- «جلامید» جمع «جلمود» بر وزن «خرطوم» به معنای صخره و کوه است.

۴۹- «نشوز» جمع «نشر» به معنای تپه و قطعات مرتفع زمین است. این واژه معنای مصدری نیز دارد و به معنای خودداری کردن از انجام وظیفه است؛ مانند نشوز زن در برابر همسر.

۵۰- «متون» جمع «متن» به معنای محکم و گاه به معنای صاف و مستوی می آید و در اینجا همان معنای اول مراد است.

۵۱- «اطواد» جمع «طود» به معنای کوه بلند است.



دره‌های عظیم را تشکیل دادند، کوهها پیوسته به آسمان پیش می رفت و ریشه های آن در مواد مذاب درون زمین فرو می رفت و به این ترتیب سطح زمین به شکل کنونی درآمد.

سپس در توضیح بیشتر می افزاید: «کوهها را از سطح زمین بالا کشید و پایه های آنها را در اعماق زمین و قرارگاهشان را ثابت نگه داشت، قلّه ها را مرتفع ساخت و تپّه ها را گسترش داد»؛ (فَأَنهَدَ^{۵۲} جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا، وَ أَسَاخَ^{۵۳} قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا^{۵۴}، فَأَشهَقَ^{۵۵} قِلَالَهَا، وَ أَطَالَ أَنْشَازَهَا^{۵۶}).

این جمله به خوبی نشان می دهد که کوههای زمین علاوه بر قامت کشیده ای که در بیرون دارند دارای ریشه های عظیمی در زیرزمین هستند همان ریشه هایی که آنها را از درون به هم پیوند می دهد، درست مانند درختی که هر قدر ساقه و شاخه هایش در آسمان بیشتر پیش می رود ریشه هایش در اعماق زمین فروتر خواهد رفت، زیرا قامت بلند و استوار را ریشه های عظیم و محکم نگه می دارد.

آنگاه امام(علیه السلام) فواید وجود کوهها را ذکر می کند که از همه مهم تر حفظ آرامش زمین و ساکنان آن است و در عباراتی پرمعنا و حساب شده می فرماید: «خداوند کوهها را تکیه گاه زمین و همچون میخهایی در آن کوبید؛ به گونه ای که زمین در عین حرکت، آرام گرفت، تا اهل خود را در اضطراب فرو نبرد؛ یا آنچه را که بر دوش حمل کرده، فرو نیندازد، یا از جایگاه خویش زایل نگردد»؛ (وَ جَعَلَهَا لِلأَرْضِ عِمَاداً، وَ أَرَزَهَا^{۵۷} فِيهَا أوتَاداً، فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مَنْ أَنْ تَمِيدَ^{۵۸} بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ^{۵۹} بِحِمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا).

چگونه کوهها به زمین آرامش می دهند و جلوی لرزشها را می گیرند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه هسته درون زمین مواد مذاب و گازهاست که پیوسته به قشر بیرونی فشار می آورد و گاه به صورت آتش فشانها ظاهر می شود؛ ولی کوهها با آن ریشه های محکم و به هم پیوسته ای که دارند این فشارها را تحمل می کنند و از لرزشهای پی در پی باز می دارند و مایه آرامش قشر جامد زمین می شوند.

۵۲- «أنهد» از ریشه «نهود» به معنای برآمدن و برجسته شدن گرفته شده است.

۵۳- «أساخ» از ریشه «سوخ» بر وزن «قول» به معنای فرو رفتن یا فرو رفتن در آب است و «أساخ» یعنی فرو برد.

۵۴- «انصاب» جمع «نصب» بر وزن «کتب» به معنای اجسامی است که آن را در جایی نصب می کنند و نصب به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان گاه معنای جمعی دارد و گاه معنای مفرد.

۵۵- «أشهب» از ریشه «شهبوق» به معنای بالا رفتن گرفته شده و «أشهب» یعنی بالا برد.

۵۶- «أنشاز» جمع «نشز» بر وزن «مرض» از ریشه «نشوز» گرفته شده که پیش از این در همین بخش از خطبه تفسیر شده است.

۵۷- «أرز» از ریشه «رز» بر وزن «حظ» به معنای فرو بردن است.

۵۸- «تمید» از ریشه «مید» بر وزن «صيد» به معنای حرکت و لرزش و اضطراب است.

۵۹- «تسیخ» از «سوخ» است که در همین بخش از خطبه تفسیر شد.



افزون بر این، کوهها در برابر فشار بیرونی که برخاسته از جاذبه ماه و خورشید و جزر و مد حاصل از آن است عامل مؤثری برای آرامش زمین محسوب می شوند.

از طرف دیگر پناهگاهی هستند در برابر طوفانهایی که همواره بر سطح زمین می‌وزد و ممکن است زندگی انسانها را دستخوش تزلزل سازد.

در ضمن جمله «فَسَكَنْتُ عَلَى حَرَكَتِهَا...» (با توجه به تعبیر به «علی») به خوبی نشان می دهد که امام اشاره روشنی به حرکت زمین در آن عصر و زمان فرموده که همه علمای هیئت در آن عصر، زمین را ساکن می پنداشتند، زیرا می فرماید: در عین اینکه زمین حرکت دارد آرام است و اهل خود را مضطرب و متزلزل نمی سازد.

مرحوم علامه شرف الدین در کتاب مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام به این نکته ظریف اشاره کرده است.^{۶۰}

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می فرماید: «پس منزّه است آن کس که زمین را در میان آن همه امواج ناآرام ثابت نگه داشت؛ و دوران رطوبت جوانب و اطرافش را پایان داد و آن را خشک نمود و بستری آرام (برای زندگی انسانها) قرار داد و همچون فرشی برای آنها گسترده ساخت؛ برفراز دریایی پهناور و راکد که جریانی نداشت و ایستاده بود و حرکت نمی کرد؛ تنها بادهای شدید آن را بر هم می زد و ابرهای باران را به حرکتش در می آورد. (آری!) «در این امور درس عبرت بزرگی است برای کسانی که اهل خشیتند و احساس مسئولیت دارند»؛ (فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا، وَ أَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مَهَادًا، وَ بَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا؛ فَوْقَ بَحْرِ لُجِّيٍّ رَاكِدٍ لَا يَجْرِي، وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي، تُكْرِكُهُ^{۶۱} الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ، وَ تَمَخُّضُهُ^{۶۲} الْعَمَامُ الدَّوَارِفُ^{۶۳}؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى»).

در عبارت فوق دو جمله دیده می شود که در بدو نظر با یکدیگر هماهنگ نیست: نخست می گوید: «خداوند زمین را بر فراز دریای پهناور راکدی که جریان ندارد گسترده است» و در ذیل می گوید: «طوفانهای درهم کوبنده و بادهای شدید آب این دریا را بر هم می زند».

اما با دقت در این تعبیر روشن می شود که هیچ منافاتی با هم ندارند؛ زیرا جمله اول از آرام بودن طبیعت این دریا سخن می‌گوید و جمله دوم از تأثیر عوامل بیرونی؛ یعنی تندبادها بر صفحه دریاها.

۶۰ - مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۷.

۶۱ - «تکرکر» از ریشه «کرکره» بر وزن «حنجره» به عقیده بعضی در اصل از ریشه تکرار است و بعضی آن را ماده مستقلی از رباعی مجرد می دانند و به هر حال معنای تکرار را می رساند.

۶۲ - «تمخض» از ریشه «مخض» بر وزن «مغز» در اصل به معنای تکان دادن شیر یا ماست برای گرفتن کره می باشد سپس به هر تکان دادن شدیدی اطلاق شده است.

۶۳ - «دوارف» از ریشه «ذرف» بر وزن «حرف» به معنای سیلان اشک از چشم یا هرگونه سیلان آب است و «دوارف» جمع «ذارفه» به معنای جاری و روان است.



اینکه می فرماید: «ابرهایی پرباران نیز آن را به حرکت در می آورد»؛ (وَ تَمْخُضُهُ الْعَمَامُ الذَّوَارِفُ) یا به این دلیل است که چنین ابرهایی همواره همراه با طوفانهاست، یا اینکه باران سیل آسا که بر صفحه اقیانوسها می ریزد، آن را تحت تأثیر خود قرار داده و موج می کند.

جمله (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى) یا اشاره به سکون و حرکت دریاهاست که در بالا ذکر کردیم یا اشاره است به تمام آنچه امام (علیه السلام) در این خطبه درباره آفرینش کوهها و دریاها و خلقت زمین و آسمان آورده است. جمله (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى)^{۶۴} که برگرفته از قرآن مجید است عبرت گرفتن را برای صاحبان خشیت و ترس از خدا می داند، چرا که این خشیت، زاینده علم است و عالمانند که از این امور عبرت می گیرند همان گونه که در جای دیگر می فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ).^{۶۵}

خطبه ۲۳۳

بخش اول: أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ، وَلَا يُمَهِّلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ. وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَيْنَا تَهَدَّأَتْ غُصُونُهُ.

آگاه باشید زبان پاره گوشتی از انسان است، هرگاه آمادگی در آن نباشد سخن او را یاری نمی کند و به هنگام آمادگی، نطق او را مهلت نمی دهد و ما فرمانروایان سخنییم، درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه هایش بر سر ما سایه افکنده است.

شرح و تفسیر

ما فرمانروایان سخنییم!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به دو نکته اشاره می فرماید:

نخست اینکه چرا بعضی به هنگام سخنرانی از سخن باز می ایستند و بعضی با قدرت پیش می روند، می فرماید: «آگاه باشید زبان پاره گوشتی از انسان است، هرگاه آمادگی در آن نباشد سخن او را یاری نمی کند و به هنگام آمادگی، نطق او را مهلت نمی دهد»؛ (أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ، وَلَا يُمَهِّلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ).

این پاره گوشتی که زبان نام دارد از عجایب آفرینش خداست. با حرکات بسیار سریع و دقیق و حساب شده، مقاطع ۲۸ گانه یا ۳۲ گانه حروف را با دقت می سازد و آنها را پشت سر هم ردیف می کند و با مجموع آنها تمام منویات مادی و معنوی و

۶۴ - نازعات، آیه ۲۶. جالب توجه است که آیه پیش گفته در قرآن مجید نیز در سیاق آیات خلقت و آفرینش آسمان و زمین آمده است.

۶۵ - فاطر، آیه ۲۸.

۶۶ - «بضعه» (به فتح باء) و «بضعه» (به کسر باء) به معنای قطعه هر چیزی است و گاه در جایی که کسی به دیگری بسیار نزدیک است، گفته می

شود: «هو بضعه منی».



خواستہ های خود را بیان می کند؛ زیباییها و زشتیها، خوبیها و بدیها را با آن آشکار می سازد و شگفت اینک هر قومی به لغتی تکلم می کنند و بیش از هزار لغت در دنیا وجود دارد و این موهبت تنها به انسان داده شده و سخن گفتن تنها از او بر می آید و به قدری اهمیت دارد که خداوند آن را در طلیعه سوره «الرحمن» که شرح مواهب و نعمتهای الهی را می دهد، ذکر فرموده است: (الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)^{۶۷} البته نباید فراموش کرد که مهم فرماندهی روح نسبت به زبان است. هرگاه این فرمانده آمادگی داشته باشد زبان با فصاحت و بلاغت و به راحتی می چرخد و هرگاه در روح، آمادگی نباشد زبان از کار می ماند و در جمله های بالا اگر «امتناع» و «اتساع» را به زبان نسبت می دهد در حقیقت منظور، امتناع و اتساع روح انسان است.

در حقیقت امام با این سخن ضمن اشاره به اهمیت زبان و نطق، دلیل موفق و ناموفق بودن افراد را در سخنرانی بیان می فرماید.

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «ما فرمانروایان سخنیم، درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه هایش بر سر ما سایه افکنده است»؛ (وَ إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ، وَ فِينَا تَنْشِبَتْ^{۶۸} عُرُوفُهُ^{۶۹}، وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ^{۷۰} غُصُونُهُ).

امام (علیه السلام) در این عبارت زیبا سخن گفتن را به درخت تنومندی تشبیه کرده که دارای ریشه ها و شاخه هاست و اضافه می کند که این درخت پربار در سرزمین وجود ما ریشه دوانده و شاخه های پربارش بر سر ما سایه افکنده و به همین دلیل خاندان وحی را «امیران کلام» نامیده است.

همه می دانیم این یک ادعا نیست، واقعیتی است که دوست و دشمن به آن معترف اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از فصیح ترین افراد عرب زبان بود؛ چگونه فصیح نباشد در حالی که کلام خدا که فصاحتش در حد اعجاز است بر زبان او جاری شده و فصاحت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) زبانزد خاص و عام است و خطبه های او در نهج البلاغه دست به دست می گردد و در گذشته، استادان سخن به شاگردان خود توصیه می کردند اگر می خواهند سخن گفتن آمیخته با فصاحت و بلاغت را فرا گیرند خطبه های نهج البلاغه را حفظ کنند.

خطبه های بانوی اسلام نیز از فصیح ترین و بلیغ ترین خطبه هاست. پرورش یافتگان این خانواده حضرت زینب و زین العابدین (علیهما السلام) در خطبه های کوفه و شام چنان داد سخن دادند که دوست و دشمن را منقلب ساختند، بنابراین باید تصدیق کرد که نام «امیران سخن» برای این خانواده، بسیار زبینه است.

۶۷ - الرحمن، آیه ۱-۴.

۶۸ - «تنشبت» از ریشه «نشوب» به معنای پیوستن یا فرورفتن در چیزی است.

۶۹ - «عروق» جمع «عرق» بر وزن «صدق» به معنای اصل و ریشه هر چیزی است.

۷۰ - «تهدلت» از ریشه «هدل» بر وزن «جدل» به معنای سست و آویزان شدن است و به شاخه هایی که رو به پایین می آید و آویزان می شود،

اطلاق می شود.



نکته ها

۱. شگفتی های زبان

زبان ظاهری یعنی قطعه گوشتی که در دهان انسان است و کارهای مهم و پیچیده ای بر عهده دارد و همچنین زبان فکری به معنای قدرت بر ادای کلمات و جمله بندی ها و بیان مقاصد خویش از این طریق هر دو از مواهب عظیم خداوند است، لذا فلاسفه و دانشمندان فصل ممیز انسان را همان نطق (زبانی و فکر) شمرده و انسان را «حیوان ناطق» معرفی می کنند. درباره این دو هر چه دقیق تر شویم عجایب بیشتری بر ما ظاهر می شود.

جالب اینکه زبان تقریباً تمام فضای میان دندانها را پر کرده، هنگام غذا خوردن مواد غذایی را به سرعت به زیر دندانها می فرستد و خودش را با مهارت به عقب می کشد، بی آنکه آسیبی ببیند.

پزشکان می گویند: غذا چهار هضم دارد: هضم اول آن در دهان است که کاملاً نرم می شود و با بزاق دهان آمیخته می گردد و تغییرات فراوانی از نظر فیزیکی و شیمیایی در آن ظاهر می شود. سپس روانه معده می گردد و ما بی آنکه بدانیم زبان به هنگام غذا خوردن چه نقش مهمی دارد شب و روز از آن بهره می گیریم.

کار مهم تر زبان انسان، خلق کلمات و مقاطع حروف و کنار هم چیدن جمله ها و بیان تمام مقاصد کوچک و بزرگ و ساده و پیچیده و بسیار پیچیده است که راستی از شگفتیهای آفرینش به شمار می آید.

ولی مهم این است که همه در این کار مهارت ندارند. مهارت در سخن گفتن مرهون عوامل متعددی است که یکی از مهم ترین آنها تمرین مداوم است.

اعتماد به نفس و مرعوب نشدن در برابر جمعیت و حفظ خونسردی و تلقین موفقیت به خویشتن، از عوامل مهم دیگر است. حضور در مجالس اساتید سخن و استفاده از تجربیات آنها و نکات ظریفی را که در برابر مخاطبان خود اعمال می کنند عامل مهم دیگری است.

به یقین مطالعات قبلی و داشتن مایه های علمی به اعتماد به نفس کمک می کند و اینکه می بینیم بعضی در مجالس مهم بهترین سخنرانیها را ارائه می دهند و بعضی در مجالس کوچک تر به زودی وا می مانند ریشه هایش را در وجدان و عدم وجدان یکی از عوامل بالا باید جستجو کرد.

حالات روحی انسان از شادی و غم، سلامت و بیماری، آرامش و اضطراب و گرفتاری نیز در این امر بسیار مؤثر است. تعبیر به امتناع (خودداری زبان از سخن گفتن) و اتساع (گسترش و آمادگی زبان برای این کار) در خطبه بالا اشاره به همین حالات است.

ابن ابی الحدید موارد جالبی را درباره کسانی که بر منبر رفتند و نتوانستند خطابه ای بخوانند و با ذکر الفاظ نامناسبی از منبر پایین آمدند از کتاب «البیان والتبیین» جاحظ نقل می کند، از جمله می گوید:

عثمان (خلیفه سوم) روزی بر منبر رفت و از سخن گفتن واماند. جمله زیر را گفت و از منبر پایین آمد:



«أنتم إلى إمام عادل أحوج منكم إلى إمام خطيب؛ احتياج شما به پیشوای عادل بیش از احتیاج شما به پیشوای خطیب و سخنران است» (تکیه کردن عثمان بر مسئله عدالت بسیار جالب است!).

سپس نقل می کند «عدی بن أرطاة» به منبر رفت، چشمش که به مردم افتاد، از سخن بازماند. این جمله را گفت و از منبر پایین آمد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُطْعِمُ هَوَلاءِ وَ يَسْقِيهِمْ؛ حمد و سپاس برای خداوندی که این حاضران را غذا می دهد و آب می نوشاند».

و نیز «روح بن حاتم» روزی به منبر رفت و همین که چشمش به مردم افتاد که همگی به او نگاه می کنند و گوش به او سپرده اند، صدا زد: «سرهای خود را پایین بیفکنید و چشمهای خود را ببندید، زیرا سوار شدن بر مرکب در اول کار مشکل است، هنگامی که خداوند قفلی را بگشاید آسان می شود».

نیز نقل می کند: «مصعب بن حیان» روزی می خواست خطبه نکاحی بخواند ناگهان واماند و گفت: «لَقُنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ به مردگان خود لا اله الا الله تلقین کنید». مادر عروس گفت: «عَجَلَ اللَّهُ مَوْتَكَ أَلِهَذَا دَعَوْنَاكَ؛ خدا به زودی مرگت دهد تو را برای این دعوت کرده بودیم؟!» و موارد دیگری از این قبیل.^{۷۱}

۲. امیران سخن

آنچه امام (علیه السلام) در این خطبه بیان فرموده که ما امرای کلام هستیم واقعیتهای انکارناپذیر است که دوست و دشمن به آن معترف اند. بهترین دلیل برای این مطلب، آثاری است که از این خاندان مقدس باقی مانده؛ مانند سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که به عنوان نهج الفصاحه منتشر شده و این کتاب نهج البلاغه در بخشهای سه گانه خود و دعاهایی مانند دعای کمیل و صباح که سندش به آن حضرت می رسد و دو خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) و همچنین دعای عرفه که سندش به امام حسین (علیه السلام) می رسد و خطبه هایی که خاندان آن حضرت بعد از حادثه کربلا در کوفه و شام و سپس در مدینه ایراد کردند و همچنین دعاهای صحیفه سجادیه و دعاهایی مانند دعای ابوحمزه ثمالی که آن نیز سندش به امام سجاد (علیه السلام) می رسد و امثال آنها.

اعتراف دشمنان در این زمینه قابل ملاحظه است. ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه از شخصی به نام محقن ابن ابی محقن نقل می کند هنگامی که او محضر علی (علیه السلام) را رها کرد و به معاویه پیوست، معاویه از او پرسید: از نزد چه کسی آمدی؟ گفت: «جِئْتُكَ مِنْ عِنْدِ أَعْيَى النَّاسِ» او برای چاپلوسی در برابر معاویه چنین گفت: من از نزد ناتوان ترین اشخاص در سخن گفتن، آمده ام. معاویه گفت: «وَيُحَكِّكَ كَيْفَ يَكُونُ أَعْيَى النَّاسِ فَوَاللَّهِ مَا سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقَرِيْشٍ غَيْرُهُ؛

۷۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۳-۱۴.



وای بر توچگونه او را ناتوان ترین افراد می شماری در حالی که به خدا سوگند، اساس فصاحت را در میان قریش جز او کسی بنا نهاد».^{۷۲}

نیز او از عبدالحمید کاتب که در فن نویسندگی ضرب المثل بود نقل می کند که می گفت: هفتاد خطبه از خطبه های علی (علیه السلام) را حفظ کردم و پس از آن ذهن من فوق العاده جوشید.^{۷۳}

مرحوم سیّد رضی در مقدمه جالبی که بر نهج البلاغه نوشته سخنی دارد که ترجمه اش این است:
امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سرچشمه فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است، اسرار بلاغت از وی آشکار شد و قواعد و دستوراتش از او سرچشمه گرفت. با استفاده از شیوه او هر خطیب توانایی به قدرت خطابه دست یافت و از گفتار او سخنرانان ماهر یاری جستند، او در این میدان همچنان پیش می رود و دیگران از او عقب مانده اند، زیرا در کلامش نشانه هایی از علم خداست و عطر و بویی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله).

ابن ابی الحدید ذیل خطبه ۲۲۱ بعد از شرح بخشی از کلام مولا درباره عالم برزخ چنین می گوید: «اگر تمام فصیحای عرب در مجلس واحدی اجتماع کنند و این بخش از خطبه را برای آنها بخوانند، سزاوار است همگی به خاطر آن سجده کنند، چنان که شعرای عرب هنگامی که شعر معروف عدی بن رقاع را که با این جمله: «قلم اصحاب...» شروع می شود، شنیدند (برای خدا) سجده کردند، چون از علت آن سؤال شد، گفتند: ما محلّ سجود در شعر را می شناسیم، آن گونه که شما محلّ سجود را در قرآن می شناسید».^{۷۴}

برای شرح بیشتر در این زمینه به کتاب سیری در نهج البلاغه شهید مطهری و مقدمه جلد اول شرح پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) رجوع شود.

بخش دوم: وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانِ الْقَاتِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْأَذْهَانِ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَاتِبُهُمْ آثِمٌ، وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِنُهُمْ مُمَازِقٌ. لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَ لَا يُعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ.

بدانید، خدایتان رحمت کند، که شما در زمانی قرار گرفته اید که گوینده حق در آن کم، و زبان از گفتار راست عاجز و ناتوان، و همراهان حق، خوارند. اهل این زمان همواره با گناه همراه اند و بر مدهانه و سازشکاری و سهل انگاری اتفاق نظر دارند. جوانانشان بد اخلاق و شرور، و بزرگسالانشان گنهکارند. عالم آنها منافق است و قاریان قرآن و عابدان ریاکارند. نه کوچکشان بزرگسالان را احترام می کنند و نه ثروتمندشان زندگی مستمندانشان را تکفل می نمایند.

۷۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴ .

۷۳ - همان مدرک، طبق نقل مرحوم علامه مطهری در کتاب سیری در نهج البلاغه، ص ۲۸ .

۷۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳ .



شرح و تفسیر

ویژگی های محیط فاسد

امام (علیه السلام) در بخش دوم این خطبه به شرح مفاسدی که در آن عصر و زمان بر اثر سیاستهای حکام پیشین پیدا شده بود و تقریباً در تمام جوامع آلوده دیده می شود، پرداخته و ضمن یازده جمله کوتاه و بسیار پرمعنا ترسیم دقیقی از آن جامعه می فرماید و در واقع چیزی را فروگذار نکرده است (و این است معنای فصاحت و بلاغت و سخنوری اعجازآمیز) می فرماید: «بدانید خدایتان رحمت کند که شما در زمانی قرار گرفته اید که گوینده حق در آن کم، و زبان از گفتار راست عاجز و ناتوان، و همراهان حق، خوارند»؛ (وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ^{۷۵}، وَ اللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ).

امام (علیه السلام) در ذکر این سه وصف، انگشت روی ریشه های اصلی فساد جامعه گذارده و آن اینکه حق گویان از ترس مخالفان یا فزونی مشکلات حق گویی، خاموش شوند و راستگویان یا بر اثر فشار محیط و هیأت های حاکم و یا ترس از بر باد رفتن منافع شخصی، دم فرو بندند یا به جای راستگویی آلوده کذب و دروغ شوند و نیز آنها که حق جویند و حق طلب از متن جامعه کناره گیری کنند یا کنار زده شوند و کسی گوشش بدهکار گفتار حق آنها نباشد و در یک جمله امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شود و ارشاد جاهل و تنبیه غافل متروک گردد.

سپس به دو وصف دیگر که در واقع نتیجه اوصاف سه گانه پیش است، اشاره کرده می فرماید: «اهل این زمان همواره با گناه همراه اند و بر مداهنه و سازشکاری و سهل انگاری اتفاق نظر دارند»؛ (أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ^{۷۶} عَلَى الْأَذْهَانِ^{۷۷}).

بی شک در هر جامعه ای گناه وجود دارد و سازشکاری و مداهنه دیده می شود؛ ولی بدبختی و سیه روزی آنجاست که یک حرکت عمومی به سوی گناه، آن هم به صورت مستمر و پیوسته صورت گیرد و نیز بدبختی آنجاست که سازشکاران و سهل انگاران دست به دست هم دهند و در این کار متحد شوند.

آنگاه امام (علیه السلام) در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «جوانانشان بد اخلاق و شرور، و بزرگسالانشان گنهکارند»؛ (فَتَاهُمْ عَارِمٌ^{۷۸}، وَ شَائِبُهُمْ^{۷۹} آثِمٌ).

۷۵- «کلیل» از ریشه «کل» بر وزن «حل» به معنای خسته و ناتوان شدن و از کار ماندن و ضعیف گشتن گرفته شده است، بنابراین «کلیل» به معنای خسته و ناتوان و ضعیف است.

۷۶- «مصطلحون» به معنای افرادی است که بر چیزی توافق کنند. از ریشه «صلح» به معنای سازش است.

۷۷- «اذهان» در اصل به معنای روغن مالی کردن است. سپس به معنای خدعه کردن و نیرنگ زدن و سازش کاری بر سر یک امر نامطلوب به کار می رود.



بدیهی است در محیطی که حق گویان خاموش شوند و امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شود محیط خانواده‌ها آلوده گردد، جوانانی که در این محیط و آن خانواده پرورش می‌یابند بد اخلاق و بی ادبند. همچنین روشن است هنگامی که این جوانان به سن پیری می‌رسند عادت به گناه را از دست نمی‌دهند و از این نکته غافل اند که عمرشان به پایان نزدیک است و اجلسان به زودی فرا می‌رسد و به سبب این غفلت در دریای گناه غوطه‌ورند.

در هشتمین و نهمین وصف می‌افزاید: «عالم آنها منافق است و قاریان قرآن و عابدان ریاکارند»؛ (وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ^{۸۰}).

آری! عالمان آن زمان که به دنیاپرستی روی آورده‌اند، راه رسیدن به دنیا را نفاق می‌دانند و همان گونه که در تعبیر دیگری امام (علیه السلام) در خطبه ۱۹۴ بیان فرموده: «وَصَفُّهُمْ دَوَاءٌ وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِیَاءُ؛ وصفشان درمان، گفتارشان به ظاهر شفابخش؛ اما کردارشان درد بی درمان است».

در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه «قارئهم» آمده است و بسیاری از شارحان نیز همین را ترجیح داده‌اند که تناسب با جمله قبل دارد، زیرا در آنجا سخن از عالمان است و در اینجا سخن از قاریان قرآن و عابدان است. واژه «ممازق» که به معنای ریاکار و دو رنگ است نیز با آن متناسب است. در حالی که در بعضی از نسخه‌ها «قارن» از ماده قرین آمده که به معنای دوست است و مفهوم جمله این می‌شود که دوستان آن زمان دو رو و دو چهره‌اند؛ ولی روشن است که نسخه اول تناسب بیشتری با مجموع کلام امام دارد.

سرانجام در دهمین و یازدهمین اوصاف اهل آن زمان می‌فرماید: «ته کوچکشان بزرگسالان را احترام می‌کند و نه ثروتمندشان زندگی مستمندشان را تکفل می‌نماید»؛ (لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَ لَا یُعُولُ^{۸۱} غَنِیَّهُمْ فَقِیْرَهُمْ).

روشن است هنگامی که جوانان و نوجوانان بی ادب، دور از شرم و حیا پرورش یابند، احترامی برای بزرگترها قائل نیستند و در واقع بزرگترها بذری که به دست خود افشاندند، میوه تلخش را می‌چینند.

و نیز روشن است هنگامی که فضائل انسانی از جامعه برچیده شود و دنیاپرستی و فساد اخلاق جای آن را بگیرد، اغنیا به فقیران رحم نمی‌کنند و این حقیقت را فراموش می‌کنند که خداوند مستمندان را در اموال آنها شریک ساخته و سهم قابل توجهی برای آنها قائل شده است، از این رو تمام آن اموال را حق خود می‌دانند و در طریق عیش و نوش صرف می‌کنند.

۷۸- «عارم» یعنی بد اخلاق و شرور از ریشه «عرامة» به معنای خشونت و کج خلقی و سخت‌گیری گرفته شده و سیلاب طاقت فرسا و موانعی را که در دره‌ها برای مهار کردن آبها می‌سازند، به همین مناسبت «عرم» بر وزن «کدر» گرفته می‌شود.

۷۹- «شائب» به معنای پیرمرد بزرگسال از ریشه «شیب» بر وزن «غیب» به معنای پیری گرفته شده است.

۸۰- «ممازق» به معنای ریاکار از ریشه «مزق» بر وزن «حذف» به معنای آمیختن شیر با آب گرفته شده است.

۸۱- «لا یعول» از ریشه «عول» بر وزن «قول» به معنای سرپرستی و کفالت زندگی



این در صورتی است که آن اموال از طریق حلال به دست آمده باشد و اگر از طریق حرام باشد و صاحبانش معلوم نباشند، همه آن به فقرا و نیازمندان تعلق دارد.

در اینجا دو سؤال باقی می ماند: نخست اینکه چرا در عصر حکومت امام (علیه السلام) این همه مفاسد جامعه اسلامی را فرا گرفته بود؟ پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست، اگر چند قدم به عقب بازگردیم و عصر خلیفه سوم را بررسی کنیم که حاکم وقت و دستیارانش با بیت المال چه ها کردند و پستهای حساس حکومت اسلامی را به دست چه اشخاصی سپردند، جواب این سؤال روشن می شود. تاریخ به ما می گوید فساد در عصر خلیفه سوم به قدری فراگیر شد که مردم بر خلیفه وقت شوریدند و در برابر چشم مهاجران و انصار او را به قتل رسانیدند و کمتر کسی به یاری او برخاست.

سؤال دیگر اینکه ریشه اصلی این مفاسد یازده گانه کجاست؟ اگر درست بنگریم خواهیم دید که همه اینها یا لااقل اغلب آنها از فساد حکومت سرچشمه می گیرد و مردم که غالباً بر دین حکومتند، همان مسیر را ادامه می دهند و گاه فساد به قدری ریشه دار می شود که کار بر مصلحان بعدی نیز مشکل می گردد، همان گونه که بر امام (علیه السلام) مشکل شد. به یقین اگر گذاشته بودند امام (علیه السلام) بعد از پیغمبر زمام جامعه اسلامی را به دست گیرد و با آن عدالت و زهد و درایت مسلمین را در مسیر هدایت پیش ببرد، سرنوشت اسلام و مسلمانان طور دیگری خواهد بود.

جالب اینکه اگر نگاهی به کشورهای امروز دنیا که حکومتهای فاسدی دارند، بیفکنیم همه مفاسدی را که امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه بیان فرموده در آنجا به روشنی می بینیم.

خطبه ۹۶

بخش اول: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ، وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ.

ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، و چیزی قبل از او نبوده است؛ و آخرین هستی است، و چیزی بعد از او نیست؛ او آشکار است، آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست؛ و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت.

شرح و تفسیر

آغاز و انجام او است!

همان گونه که در بالا اشاره شد، در بخش اول این خطبه، اشاره به بعضی از صفات پرودگار شده و عمدتاً روی «اول» و «آخر» بودن خداوند و «ظاهر» و «باطن» بودن ذات پاکش، تکیه گردیده است: می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است و چیزی قبل از او نبوده و آخرین هستی است و چیزی بعد از او نیست». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ).



«او آشکار است، آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست، و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت.» (وَ الظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَ الْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ).

اول و آخر بودن خداوند به معنای ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست؛ زیرا اولیت او، نه به معنای آغازگر زمانی است؛ چرا که در این صورت محصور در دایره زمان می شود و نه آغازگر از نظر مکان؛ چرا که محصور در دایره مکان می گردد؛ بلکه آغازگر بودن او به این معناست که ذات پاک ازلی او، سرچشمه تمام هستی هاست و همه موجودات از او نشأت گرفته اند. همچنین پایان بودن او، به معنای پایان زمانی و مکانی نیست؛ بلکه مفهومش آن است که ذاتش ابدی می باشد، و بقای موجودات بسته به بقای اوست و آنگاه که همه چیز فانی شود، او باقی است: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ)^{۸۲}

کوتاه سخن اینکه: او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و اوست که بعد از فناى جهان نیز خواهد بود. توصیف او به «ظاهر» و «باطن»، تعبیر دیگری از احاطه وجود بی پایان او نسبت به همه چیز است. از همه چیز ظاهرتر است، چرا که آثارش تمام جهان را پر کرده؛ و از همه چیز مخفی تر است، چرا که کنه ذاتش ناشناخته است!

بعضی از «مفسران نهج البلاغه» احتمالات دیگری درباره ظاهر و باطن بودن خداوند داده اند؛ از جمله اینکه: منظور از ظاهر این است که او بر همه چیز غالب است و چیزی بر او غلبه پیدا نمی کند و دیگر اینکه منظور از ظاهر این است که او برتر از همه اشیا می باشد؛ ولی مطابق این دو تفسیر، مفهوم باطن به قرینه مقابله چندان روشن نیست و مناسب تر همان تفسیر اول است؛ که او از نظر آثار وجودیش بقدری ظاهر و آشکار است که هیچ چیز مانند او نیست؛ زمین، آسمان، گیاهان، حیوانات و انسان ها، دریا و صحرا، همه مملو از آثار وجود اوست؛ ولی با این حال، کنه ذاتش چنان مخفی است که احدی به آن راه ندارد؛ زیرا انسان محدود، کنه آن وجود نامحدود را نمی تواند درک کند.

در دعای پر بار و معروف امام حسین (علیه السلام) (مشهور به دعای عرفه) می خوانیم: «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَىكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونِ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيتَ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا.»

شاعر فارسی زبان همین مضمون را در اشعار لطیف خود بازگو کرده:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را
کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را!
با صد هزار جلوه برون آمدی
که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را!



بخش دوم: و منها: فی ذکر الرسول (صلی الله علیه وآله)

بخش دیگری از این خطبه که درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید:

مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مَنِبَتُهُ أَشْرَفُ مَنَبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ؛ قَدْ صُرِفَتْ نَحْوُهُ أَفِيدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ ثَنِيَّتُ
إِلَيْهِ أَزِمَّةُ الْأَبْصَارِ، دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ، وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ، وَ أَدَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ،
كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

جایگاه او بهترین جایگاه و محل رویش او شریف ترین محلها بود. در معدن بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت. دلهای نیکوکاران شیفته او گشت و چشمهای (حق جوینان) به سوی او متوجه شد. خداوند به برکت وجود او، کینه ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی ها را فرو نشاند؛ افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود. ذلیلان (پاکدل و محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت. سخنش بیان بود و سکوتش زبان.

شرح و تفسیر

سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا

در این خطبه کوتاه، امام (علیه السلام) اوصافی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بیان می کند که هر یک از دیگری پرمعناتر است. نخست از اساس و ریشه خانوادگی و جایگاه تولد او شروع می کند؛ می فرماید: «جایگاه او بهترین جایگاه و محل رویش او شریف ترین محلها بود؛ در معدن بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت». (مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مَنِبَتُهُ أَشْرَفُ مَنَبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ).

منظور از «مستقر» و «منبت» رحم مادران پاک و صلب پدران موحد و با ایمان بود. همانگونه که در زیارات معصومین نیز به آن اشاره شده است همان گونه که در زیارت امام حسین (علیه السلام)، مشهور به «زیارت وارث» آمده: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ».

۸۳- «مماهد» جمع «ممهده» (بر وزن مکتب) در اصل از «مهده» به معنای گاهواره گرفته شده؛ سپس به هر جایی که انسان در آن استراحت کند، یا آرامش روح در آن داشته باشد، اطلاق شده است.



این سخن در مورد شخص پیامبر از زبان خودش نیز نقل شده است. همان گونه که «فخر رازی» در تفسیر آیه «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^{۸۴} نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لَمْ أَزَلْ أَثْقَلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ؛ پیوسته من از صلب پدران پاک، به رحم مادران پاکدامن انتقال می یافتم».^{۸۵}

«معادن کرامت» و «مماهد سلامت» نیز تأکیدی بر آن است و یا اشاره به این است که پدران و اجداد و مادران پیامبر اسلام، علاوه بر پاکدامنی و ایمان، دارای فضایل انسانی، و از عیوب اخلاقی پاک بودند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا داده شده که منظور از «مستقر» مدینه است که قرارگاه پیامبر بود و منظور از «مَنبِت» مکه است که محل تولد آن حضرت به شمار می رود.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد؛ مخصوصاً با توجه به جمله «فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ».

سپس به جاذبه های اخلاقی پیامبر پرداخته، می فرماید: «دلهای نیکوکاران، شیفته او گشت و چشمهای (حق جوین) به سوی او متوجه شد». «قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْتِدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ تُنْبِتُ^{۸۶} إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأَبْصَارِ».

به راستی پیامبر اسلام چنین بود! جاذبه های اخلاقی او: تواضع، محبت، مهربانی، عفو و گذشت آمیخته با شجاعت و شهامت، دلها را به سوی خود جذب می کرد و تلاش فوق العاده او در طریق هدایت و اصلاح مردم، چشم ها را به او متوجه می ساخت.

سپس در سومین مرحله به بخشی از برنامه های اجتماعی آن حضرت اشاره کرده، می فرماید: «خداوند به برکت وجود او، کینه ها را مدفون ساخت و آتش فتنه ها و دشمنی ها را خاموش نمود». «دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ^{۸۷} وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ^{۸۸}».

«افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و (گاه) نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود». (أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا).

همان گونه که قرآن مجید در آیه ۶۲ و ۶۳ سوره «انفال» می فرماید: «هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِبَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل های آنان را با هم الفت داد». در آیه ۱۰۳ «سوره آل عمران» می فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ

۸۴ - سوره شعراء، آیه ۲۱۹.

۸۵ - تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۴، صفحه ۱۷۴، مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» نیز روایات متعددی در این زمینه نقل کرده است (بحار جلد ۱۵، صفحه ۳ به بعد).

۸۶ - «تُنْبِت» از ماده «نبت» (بر وزن سنگ) به معنای باز گرداندن است و در جمله بالا به معنای توجه آمده است.

۸۷ - «ضغائن» جمع «ضعینه» به معنای کینه و عداوت است.

۸۸ - «نوائر» جمع «نائرة» به معنای فتنه و عداوت است.



بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید».

سپس به یکی دیگر از الطاف الهی به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده، می فرماید: «خداوند ذلیلان پاکدل و (محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت». (أَعَزَّ بِهِ الذُّلَّةَ، وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ).

افراد با ایمان و با شخصیت که به خاطر تهیدستی در چنگال زورمندان بی ایمان گرفتار بودند، خداوند آنها را به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) عزیز ساخت و مدیریت های مهم جامعه اسلامی را به آنها سپرد و زورمندان فاسد و بی منطق را از صحنه اجتماع بیرون راند.

در پایان خطبه، به یکی از برجسته ترین صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده می فرماید: «سخنش بیان بود و سکوتش زبان». (كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ).

هر زمان، زبان به سخن می گشود اسرار حکمت از زبانش فرو می ریخت و حقایق وحی را تبیین می کرد؛ راه نجات را نشان می داد و پرتگاهها را مشخص می نمود و اگر گاهی سکوت می کرد، سکوتش پرمعنا و پرمفهوم بود. ناراحتی ها و نگرانی ها و عدم رضایت خود را از پاره ای کارها با سکوت نشان می داد و نادرست بودن سوالات بیجا را، از همین طریق پاسخ می گفت و در برابر جاهلان بدزبان، از همین سلاح یاری می جست و گاه با سکوت (با قرائن حالیه) کارهایی را تقریر و امضا می کرد.

خطبه ۱۴۱

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَحِبِّهِ وَثِيْقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السَّهْمُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ. فسئل (عليه السلام) عن معنى قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه و عينه ثم قال : الباطل أن تقول سمعتُ، والحق أن تقول رأيتُ!

ای مردم! هر کس از برادر مسلمانش، استواری در دین و روش صحیح را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند گوش فرا ندهد (اضافه بر این) آگاه باشید، گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود (و حدس و گمانهای مردم همیشه مطابق واقع نیست) سخن باطل فراوان گفته می شود، و باطل نابود و بی اثر خواهد شد، خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است، بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست!



کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام (علیه السلام) انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورت) قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی: شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!

شرح و تفسیر

فاصله حق و باطل چهار انگشت است!

همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، به نظر می رسد این سخن جزئی از خطبه سابق بوده، که مرحوم «سید رضی» آن را از هم جدا نموده، و به طور مستقل ذکر کرده است. در واقع هدف از هر دو، یک چیز است، و آن حفظ آبروی مسلمین و کمک به خوش بینی و اعتماد مردم به یکدیگر و پرهیز از آثار سوء غیبت و عیب جویی است. در خطبه قبل امام (علیه السلام) طرق پیشگیری از غیبت را بیان فرمود، و در این خطبه سعی می فرماید آثار مخرب غیبت را کم کند، و یا از میان ببرد.

نخست می فرماید: «ای مردم! هر کس از برادر مسلمانش استواری در دین و درستی روش را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند گوش فرا ندهد» (أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيْقَةَ دِينٍ وَسَدَادًا^{۸۹} طَرِيقًا، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ).

در حقیقت امام (علیه السلام) در این بخش کوتاه از خطبه، از طرق مختلفی آثار سوء غیبت را در شنونده خنثی می کند، و نخستین طریق آن همان است که در عبارت بالا آمده است؛ زیرا انسان هنگامی که کسی را به حسن سابقه و تقوای الهی شناخته باشد، باید اطمینان پیدا کند اگر چیز خلافی درباره او می گویند، اشتباه است، زیرا همیشه موارد مشکوک را بر موارد معلوم حمل می کنند، و به تعبیر مشهور «الظَّنُّ يُلْحِقُ الشَّيْءَ بِالْأَعْمِّ الْأَغْلَبِ».

البته مفهوم این سخن آن نیست که غیبت و عیب جویی، افراد را درباره کسانی که سابقه آن را نداریم، بپذیریم، بلکه هدف تأکید بیشتر در مورد افراد خوش سابقه است، که به هیچ وجه نباید گفتار بدگویان و بدخواهان را درباره آنها تصدیق کرد. سپس امام (علیه السلام) به نکته دیگری اشاره می فرماید: که به فرض گوینده آدم صادقی باشد، ولی به یقین معصوم نیست، و هر انسانی جز معصومین جایز الخطا هستند، و این امر سبب می شود که انسان نسبتهایی را که به افراد داده می شود، به آسانی نپذیرد، می فرماید: «آگاه باشید! گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود» (و حدس و گمانها همیشه مطابق واقع نیست) (أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِيَ، وَتُخْطِئُ السَّهَامُ).

۸۹- «سداد» به معنی گفتار و عمل صحیح است این واژه گاه به معنی مصدری و گاه اسم مصدری به کار رفته و به نظر می رسد با ماده «سد» که به معنی دیوارهای محکمی است که در برابر سیلاب و مانند آن می بندند از نظر مفهوم قرابت دارد زیرا سخنان حق و درست دارای استحکام خاصی است.



به علاوه، «سخن باطل فراوان گفته می شود، و باطل نابود و بی اثر خواهد شد، و خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است». (وَيُحِيلُ^{۹۰} الْكَلَامَ، وَبَاطِلُ ذَلِكَ يُبُورُ^{۹۱}، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ).

اشاره به این که بسیاری از مردم پای بند به کلام حق نیستند، و هر چه بر زبانشان جاری شد می گویند، به همین دلیل، نباید عیوب و گناهی را که به اشخاص نسبت می دهند پذیرفت، چرا که ممکن است از همان گفتارهای باطل و بی اساسی باشد که بدون تحقیق و سنجیده به افراد نسبت می دهند، به خصوص این که می دانیم خداوند همه جا شاهد و ناظر است، و هر چه را می گوئیم مأموران ثبت اعمال می نویسند.

و در پایان این سخن باز هم به نکته مهم دیگری توجه می دهد، و می فرماید: «بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست!» (أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ).

«کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام (علیه السلام) انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورتش) قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!» (فَسُئِلَ (علیه السلام)

عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!

این سخن در واقع اشاره به شایعاتی است که در میان مردم زبان به زبان می چرخد، و مردم به عنوان «می گویند و می گویند» مطالبی را به یکدیگر منتقل می سازند، که چیزی جز شایعات بی اساس نیست، امام (علیه السلام) می فرماید: به شایعات اعتنا نکنید، و تا نبینید چیزی را به کسی نسبت ندهید.

از این جا پاسخ سؤالی را که بسیاری از شارحان نهج البلاغه در این جا مطرح کرده اند و گفته اند: «آیات قرآن، وحی آسمانی، سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام)، همه از طریق سمع و شنیدن است، چگونه ممکن است باطل باشد؟» روشن می شود؛ زیرا مقصود امام (علیه السلام) این نیست که اخبار ثقات و احادیث متواتره و مستفیضه که از طریق شنیدن به ما رسیده، باطل است، بلکه اشاره به همان معنی عرفی و متعارف است که در مورد شایعات بکار می رود.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام حسن مجتبی (علیه السلام) نقل شده است، که پرسیدند: «كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؟» چقدر میان حق و باطل فاصله است؟».

امام (علیه السلام) فرمود: «أَرْبَعُ أَصَابِعٍ فَمَا رَأَيْتَهُ بَعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا؛ چهار انگشت است، آنچه با چشمت بینی حق است، حال آن که با گوش های خود سخنان باطل فراوان (و شایعات بی اساس) می شنوی.»^{۹۲}

۹۰- «يُحِيلُ» از ماده «احاله» به گفته قاموس به هرگونه تغییر یا حرکتی که از استقامت و درستی خارج می شود و به کجی و اعوجاج می گراید گفته می شود.

۹۱- «يُبُورُ» از ماده «بوار» در اصل به معنای شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کساد باعث فساد می شود چنان که در ضرب المثل عرب آمده «كَسَدَ حَتَّى فَسَدَ» این کلمه به معنی فساد و سپس هلاکت اطلاق شده است.



کوتاه سخن این که، نه هر چه انسان می بیند حق است؛ چرا که گاه چشم خطا می کند، و نه هر چه می شنود باطل است؛ چرا که ممکن است گویندگان افراد عادل و ثقه و معتبر و دقیقی باشند، ولی در میان دیده ها خطا کم است، اما در میان شنیده ها سخن باطل بسیار است، و آنچه در خطبه بالا آمده است اشاره به همین نکته دارد.

آنچه در بالا آمد شاید بهترین تفسیری باشد که برای جمله فوق به نظر می رسد، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری دارند که خلاصه اش چنین است: جمله «میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است»، اشاره به عیوبی است که درباره اشخاص گفته می شود، بسیاری از این عیوب، ناشی از سوء ظن، عدم تحقیق، حسد، کینه توزی، و مانند آن است، بنابراین در میان این گفته ها دروغ و باطل فراوان است، ولی اگر انسان عیوبی را با چشم خود ببیند، می تواند قبول کند که فلان شخص دارای فلان عیوب است.

نکته

یک درس عالی اخلاقی

اگر مردم جهان همین جمله اخیر را که امام (علیه السلام) می فرمود: «میان حق و باطل چهار انگشت بیشتر فاصله نیست»، به خاطر بسپارند، و همیشه و در همه جا به آن عمل کنند، به یقین خوش بینی و حسن ظن جای بدبینی و سوء ظن، و اعتماد جای بی اعتمادی، و محبت جای نفرت و کینه توزی را خواهد گرفت، و شایعات بی اساس درباره اشخاص و گروهها از رونق خواهد افتاد، و شایعه پردازان هرگز به اهداف شوم خود نخواهند رسید، و روح سلامت و خوش بینی بر جامعه حاکم می شود.

متأسفانه امروز نه تنها در سطح افراد عادی، بلکه در سطح رسانه های دنیا طوفان خطرناکی از شایعه پراکنی نسبت به اشخاص و گروهها و کشورها در گرفته، که فضای جهان را تیره و تار ساخته است، و سرچشمه آن غفلت از تفاوت حق و باطل است، که در کلام بالا به آن اشاره شد و متأسفانه مردم جهان هزینه سنگینی به خاطر آن می پردازند.

خطبه ۲۰۴

تَجَهَّزُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَأَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بَحَضَرَتْكُمْ مِنَ الزَّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةَ كَوْوَدًا، وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً، لِأَبَدٍ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَا حِظَّ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً، وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ، وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ، وَمُعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ. فَقَطَّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَاسْتَظْهَرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.



خداوند شما را رحمت کند، آماده کوچ (از این جهان) شوید، چرا که ندای رحیل در میان شما داده شده است، علاقه و تکیه خود را بر دنیا کم کنید و با تهیه زاد و توشه از اعمال صالحی که در قدرت دارید (به سوی آخرت) باز گردید، زیرا گردنه ای سخت و منزلگاههای مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آنها وارد شوید و نزد هر یک توقف کنید (و پاسخگوی اعمال خود باشید). بدانید فاصله نگاههای مرگ به شما کوتاه و نزدیک است. گویی در چنگال مرگ گرفتارید، در حالی که پنجه هایش را در جان شما فرو برده، و حوادث هولناک و مشکلات شدید شما را غافلگیر ساخته، حال که چنین است وابستگیهای دنیا را به خود قطع کنید (از دنیاپرستان فاصله بگیرید) و بر توشه تقوا تکیه کنید.

شرح و تفسیر

از دنیاپرستان فاصله بگیرید.

این خطبه شبیه خطبه گذشته و در حال و هوای آن است و هشدار اکیدی است به دنیاپرستان که موقعیت خود را در دنیا فراموش نکنند و روزهایی را که در پیش دارند به خاطر بیاورند و آماده آن شوند. نخست می فرماید: «خداوند شما را رحمت کند، آماده کوچ (از این جهان) شوید، چرا که ندای رحیل در میان شما داده شده است و علاقه و تکیه خود را بر دنیا کم کنید»؛ (تَجَهَّزُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا).

امام (علیه السلام) در این سخن، جامعه بشری را به کاروانی تشبیه کرده که مقصد مهمی در پیش دارد و او به عنوان رهبر کاروان به همه کاروانیان فریاد می زند که برخیزید و آماده حرکت شوید. «رحیل» به معنای کوچ کردن است و در اینکه مراد از آن حرکت به سوی آخرت است یا سیر و سلوک الی الله، هر دو تفسیر در کلام شارحان آمده است و مانعی ندارد که توده مردم مخاطب به آمادگی برای حرکت به سوی قیامت باشند و خواص برای سیر و سلوک الی الله.

در بعضی از روایات به جای مجهز شدن برای سفر آخرت، تعبیر به «استعداد للموت» آمده است. شخصی از امیرمؤمنان (علیه السلام) پرسید: «مَا الْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟» آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت چگونه است؟ فرمود: اَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْاِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ؛ انجام واجبات و پرهیز از محرمات و دارا بودن فضایل اخلاقی است. سپس تفاوتی نمی کند او به سراغ مرگ برود (مانند استقبال از شهادت در میدان جهاد) و یا مرگ به سراغ او آید.^{۹۳}



در اینکه ندا دهنده چه کسی و یا چه چیزی است، احتمالات متعددی داده شده نخست اینکه فرشته ای از فرشتگان خدا باشد آن گونه که در یکی از کلمات قصار نهج البلاغه^{۹۴} آمده است و بعضی از شعرا آن را به شعر درآورده اند:

لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ
لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَأَبْنُوا لِلْخَرَابِ

خداوند فرشته ای دارد که هر روز ندا می دهد برای مردن بزیاید و برای ویرانی بسازید.

یا اینکه ندا دهنده حوادث و آفاتی است که همچون طوفان همه روزه صحنه زندگی انسانها را در می نوردد و یا اشاره به آثار پیری است که به صورت پژمرده شدن چهره، سفیدشدن موها و خمیدگی قامت ظاهر می شود و به زبان حال ندای رحیل را سر می دهد.

اگر رحیل را به معنای سیر و سلوک الی الله و تهذیب نفوس بدانیم، ندا دهنده خداوند در قرآن مجید و معصومان در روایات اسلامی هستند که ندای مرگ و مسافرت از دنیا در این کلمات به گوش می خورد.

تعبیر به «عرجه» با توجه به اینکه به معنای اقامت است مفهومی این است که علاقه به اقامت در دنیا را کم کند و همچون دنیاپرستان دنیا را عملاً جاودان نپندارد.

سپس به دنبال این سخن برنامه آمادگی برای سفر آخرت را به این صورت بیان می فرماید: «با تهیه زاد و توشه از اعمال صالحی که در قدرت دارید (به سوی آخرت) باز گردید»؛ (وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ^{۹۵} مِنَ الزَّادِ).

تعبیر به «انْقَلِبُوا» تعبیر لطیفی است که اشاره به تحولی درونی دارد؛ یعنی توجّه خود را از دنیاپرستی به تهیه زاد و توشه آخرت باز گردانید.

تعبیر «بِحَضْرَتِكُمْ» اشاره به توانایی ها و فرصتهاست که انسانها در اختیار دارند.

آنگاه امام (علیه السلام) به ذکر دلیلی برای لزوم تحصیل زاد و توشه جهت سفر آخرت، پرداخته می فرماید: «زیرا گردنه سخت و منزلگاههای مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آنها وارد شوید و نزد هر یک توقّف کنید (و پاسخگوی اعمال خود باشید)»؛ (فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوَدًا^{۹۶}، وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً^{۹۷}، لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا).

این گردنه سخت و منزلگاههای خوفناک، اشاره به مرگ و منزلگاههای آخرت است، زیرا در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «در قیامت پنجاه موقف است و هر موقعی به اندازه هزار سال از سال های دنیا به طول می انجامد؛ إِنَّ فِي

۹۴ - نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۲.

۹۵ - «حضرت» به معنای «حضور» است و در جمله بالا اشاره به فرصتهایی است که در پیش روی انسان وجود دارد. استعمال این واژه درباره بزرگان برای این است که نمی خواهند خود آنها را خطاب کنند، بلکه محضرشان را مورد توجّه قرار می دهند.

۹۶ - «کتود» از ریشه «کاد» به معنای شدت و صعوبت گرفته شده و عقبه «کتود»، گردنه سخت و صعب العبور است.

۹۷ - «مهولة» از ریشه «هول» به معنای ترس است و «مهول» اسم مفعول؛ یعنی خوفناک.



الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^{۹۸} شبیه همین معنا به صورت مشروح تری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است و احتمالاً در هر موقفی از این مواقف یکی از اعمال واجبه مانند نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر و یا گناهان کبیره مورد سؤال قرار می گیرد که صاحبان آنها باید در شرایط سخت و هول انگیزی پاسخگو باشند. اگر از آنها به سلامت بگذرند راهی کانون رحمت خدا، بهشت برین می شوند وگرنه گرفتار خواهند شد. به تعبیر دیگر، همان گونه که مرحوم شیخ مفید فرموده است: منظور از این عقبات (گردنه ها) اعمال واجب است که هر کدام تشبیه به گردنه ای شده است و همان گونه که عبور از گردنه ها سخت و طاقت فرساست، جواب گویی از این اعمال نیز دشوار است.

قرآن مجید در سوره «بلد» می فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ؛ ولی او از آن گردنه مهم نگذشت و تو چه می دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده ای است، یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی خاک نشین».^{۹۹}

البته دنیا و آخرت از این نظر تفاوتی نمی کند که منظور از عقبات چه باشد؟ به ویژه که درباره عرصه قیامت آمده است: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا؛ از تو درباره کوهها سؤال می کنند بگو پروردگارم آنها را (در قیامت متلاشی کرده) بر باد می دهد. سپس زمین را صاف و هموار می سازد، به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینی».^{۱۰۰}

بنابراین، اعتراض مرحوم علامه مجلسی بر شیخ مفید که نباید الفاظ را از معانی اصلی به معانی مجازی برد، به نظر وارد نمی رسد، زیرا این ایراد هنگامی وارد است که قرائتی در کار نباشد و با وجود قرینه مشکلی ندارد.^{۱۰۱}

در مورد وحشت قیامت همین بس که قرآن مجید می گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ؛ ای مردم از عذاب پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است. روزی که آن را می بینید (آن چنان وحشت سراپای همه را فرا می گیرد که) هر مادر شیردهی کودک شیرخوارش را فراموش می کند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است».^{۱۰۲}

۹۸ - بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۶، ح ۳.

۹۹ - همان مدرک، ص ۱۱۱، ح ۴۲.

۱۰۰ - بلد، آیات ۱۱-۱۶.

۱۰۱ - برای آگاهی از کلام مرحوم شیخ مفید و علامه مجلسی به کتاب بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۹ مراجعه فرمایید.

۱۰۲ - حج، آیه ۱ و ۲.



سپس امام (علیه السلام) به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و به همگان هشدار می دهد که: «بدانید فاصله نگاههای مرگ به شما کوتاه و نزدیک است. گویی در چنگال مرگ گرفتارید، در حالی که پنجه هایش را در جان شما فرو برده، و حوادث هولناک و مشکلات شدید شما را غافلگیر ساخته است»؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلاَحِظَ الْمَمِيَةِ نَحْوَكُمْ دَائِيَةً ۱۰۵، وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا ۱۰۶ وَ قَدْ نَسَبَتْ ۱۰۷ فِيكُمْ، وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ ۱۰۸ فِيهَا مُفْطَعَاتُ الْأُمُورِ، وَ مُعْضَلَاتُ ۱۱۰ الْمَحْذُورِ).

این سخن، اشاره به این است که میان انسان و مرگ در هیچ سن و سالی فاصله ای وجود ندارد. هر لحظه ممکن است حادثه ناگهانی روی دهد و هر زمان ممکن است بیماری خطرناکی به سراغ انسان بیاید و یا دشمنی او را به طور ناگهانی از پای درآورد. گلوگیر شدن یک لقمه ممکن است به زندگی انسان پایان دهد و گرفتگی رگهای قلب یا مغز با چند لخته بسیار کوچک خون، وی را در کام مرگ فرو برد و یا با ضربه ای ناگهانی، نخاع انسان قطع شود و برای همیشه زمین گیر گردد. حضرت در پایان، در یک نتیجه گیری روشن و گویا می فرماید: «حال که چنین است وابستگیهای دنیا را به خود قطع کنید (از دنیاپرستان فاصله بگیرید) و بر توشه تقوا تکیه کنید»؛ (فَقَطُّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا ۱۱۱ بِزَادِ التَّقْوَى).

منظور از قطع علائق دنیا وابستگی شدید به مال و مقام و همسر و فرزند است؛ آن گونه وابستگی که انسان را از خدا غافل می کند و ارتکاب گناه را برای رسیدن به دنیا آسان می سازد و زرق و برقها را در نظر جلوه می دهد. تعبیر به «استظهار به زاد تقوا» اشاره به این است که در این سفر پر خوف و خطر آخرت انسان نیاز به تکیه گاهی دارد که پیمودن این راه را برای او آسان می سازد، تکیه گاهی بهتر از زاد و توشه تقوا نیست.



-
- ۱۰۳- «ملاحظ» جمع «ملحظ» مصدر میمی، به معنای نگاه کردن یا با گوشه چشم نگاه کردن است.
 - ۱۰۴- «منیه» از ریشه «منی» بر وزن «سعی» به معنای تقدیر گرفته شده و از آنجا که مرگ در سرنوشت انسان مقدر است، این واژه به مرگ اطلاق می شود.
 - ۱۰۵- «دائیه» به معنای نزدیک از ریشه «دنو» بر وزن «علو».
 - ۱۰۶- «مخالب» جمع «مخلب» ناخن و چنگال حیوانات یا پرندگان است.
 - ۱۰۷- «نسبت» از ریشه «نشب» بر وزن «غصب» به معنای فرو رفتن است.
 - ۱۰۸- «دهمت» از ریشه «دهم» به معنای غافلگیر ساختن است.
 - ۱۰۹- «مفطعات» جمع «مفطعه» به معنای حادثه ای است که بیش از حد شدید باشد.
 - ۱۱۰- «معضلات» جمع «معضله»؛ یعنی چیزی که فوق العاده انسان را در تنگنا قرار دهد. به جاده تنگ نیز معضله گویند.
 - ۱۱۱- «استظهورا» از ریشه «استظهار» به معنای کمک گرفتن از شخص یا چیزی است.

رَبُّهُمُ عَلِيمٌ مُّذِيبٌ



دبیرکتاب
دبیرخانه
کتابخانه
والمجلس

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

